

الكتاب: مصادقة الإخوان (فارسي)

المؤلف: الشيخ الصدوق

الجزء:

الوفاء: ٣٨١

المجموعة: مصادر الحديث الشيعية . قسم الفقه

تحقيق: إشراف : السيد علي الخراساني الكاظمي

الطبعة:

سنة الطبع:

المطبعة:

الناشر: منشورات مكتبة الإمام صاحب الزمان العامة - الكاظمية - العراق

ردمك:

ملاحظات:

منشورات
مكتبة الامام صاحب الزمان العامة
الكاظمية - العراق
مصادقة الأخوان
للشيخ الصدوق ابي جعفر محمد بن ابي الحسن
علي بن بابويه القمي
اشراف
السيد علي الخراساني الكاظمي
ليتوغراف الكرمانى قم: عشقعلی ۱۴۰۲ - ۱۹۸۲

استعرنا نسخة الكتاب هذا، لاعادة طبعه بلاوفست، من مكتبة المدرسة الفيضية العامرة
بقم المقدسة. باذن من فضيلة البحاثة المتتبع، سماحة آية الله الشيخ مجتبي العراقي
دام ظله الوارف، امين عام المكتبة، وهي من مؤسسات مؤسس الحوزه العلمية
الاسلامية،
بقم سماحة المغفور له آية الله العظمى، الحاج شيخ عبد الكريم الحائري (قدس سره)،
وعليه
فأننا نرفع لسماحته اسمى آيات الشكر والامتنان مشفوعة بالدعاء له بمزيد التوفيق.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على من بعث لاتمام مكارم الاخلاق محمد
صلى الله عليه وآله الغر الميامين.

عزيزى القارى: -

الكتاب الذى بين يديك، حصيلة جهود أربع شخصيات علميه، هم: -
١ - فضيلة العلامة السيد محمد مشكوة، استاذ جامعة طهران، الذى قام بتحقيق
الكتاب.

٢ - المحقق الاريب الاستاذ سعيد نفيس، كاتب ترجمة حياة مؤلف الكتاب
(قدس سره).

٣ - الفاضل الاديب الاستاذ، محمد تقى دانش پژوه، المترجم للكتاب إلى اللغة
الفارسية.

٤ - الاستاذ الفاضل السيد محمد آغا المشكوة (نجل المحقق) مصحح الكتاب.
هذا وكان العمل باجمعه، باشراف من السيد مشكوة، فله درهم وعليه اجرهم.
ولا يخفى أن المحقق قد اعتمد على اربع نسخ خطية، في مقام تحقيق الكتاب،
اليك وصفها وطريقة العمل في التحقيق: -

أما النسخ الخطية الاربع فهى:
١ - النسخة التى يرمز إليها بحرف (أ)، وهى اقدم النسخ الاربع، وتعود ملكيتها

إلى الفاضل ميرزا مجدالدين نصيري، والظاهر أن هذه النسخة، هي التي اعتمدها المحدث الشهير المرحوم الميرزا النوري، ونقل عنها في كتابه المستدرک، وذلك لقرائن

أثبتها - في النص الفارسي للمقدمة - المصحح للكتاب.

٢ - النسخة التي يرمز إليها بحرف (ب)، وهي نسخة العلامة المتتبع الجليل جناب الميرزا فضل الله شيخ الاسلام زنجان دامت بركاته، والتي اعارها للمحقق للمقابلته

والتصحيح، وهي نسخة حديثه الكتابة، وفيها مع باقي النسخ فروق كثيرة، واخطاء اكثر، ولكن مع كل ذلك فقد ساعدة في التصحيح، اكثر من باقي النسخ.

٣ - النسخة التي يرمز إليها بحرف (ج)، وهي متحدة مع النسخة (أ)، والظاهر انها نسخت عن النسخة التي نسخت عنها (أ)، أو عن نسخة نسخت عن (أ)، وذلك لندرة الاختلاف بينهما.

٤ - النسخة التي يرمز إليها بحرف (د)، تعود ملكيتها لسماحة آية الله الميرزا محمد الطهراني (قدس سره)، نزيل سامراء، وكان قد جلبها معه عند سفره إلى مدينة مشهد

لزيارة الامام الرضا (ع)، وعندما كان الكتاب تحت الطبع تمكن المحقق من الحصول عليها، فقابل ما امكن مقابلته معها.

ما تقدم وصف للنسخ الرابع، وعليه فطريقة المحقق هي:

١ - الاعتماد بالدرجة الأولى على النسخة (أ)، حيث جعلها الاصل في مقام العمل ففي موارد الاختلاف بينها، وبين باقي النسخ، يثبت ما في (أ)، في الاصل، وما في باقي النسخ في الهامش، ومع ترجيح ما في النسخ الأخرى على (أ)، يثبت المرجح في الاصل، ويشار إلى النسخة (أ) في الهامش.

٢ - ان متن الكتاب قد طبق مع النسخ المشار إليها. فإذا وجد فيها اختلاف بزيادة، أو نقيصة بحيث يمكن درجها في المتن فانها تدرج، وتعلم بعلامات خاصة يشار

إلى تعاريفها، والا يشار إليها في الهامش.

٣ - في موارد الخلاف بين النسخ، فكل ما انفردت به نسخة (أ)، جعل بين هلالين ()، وما انفردت به نسخة (ب)، جعل بين معقوفتين []، وما كانت (ج) منفردة به، فهو بين قوسين صغيرين " "، وما كان منحصرًا بنسخة (د) فقد جعل بين نجمتين *

وهذا سواء كان كلمة أو جملة.
اذن، فما كان محصوراً بعلامة واحدة، دل على انه من أي النسخ الأربعة، وما
كان بين علامتين، أو أكثر دل على انه من نسختين، أو أكثر، فمثلاً إذا كانت العبارة
محصورة هكذا " [(و)] " دل على ان المحصور هو من نسخة أ، ب، ج، وهكذا في
باقي الموارد.

قم المقدسة ترجمها من المقدمة بتصريف
اول ربيع الاول / ١٤٠٢ السيد على الخراساني الكاظمي



(٦)

بسم الله والحمد له
والصلوة على محمد آله
این کتاب را حضرت استاد و پدر بزرگوارم آقای سید محمد مشکوة خود نویسانیده
و با چهار
نسخه به شرحی که خواهم گفت مقابله کرده اند و تنها منظور از این مقابله ضبط
اختلاف نسخ
بوده است.
مقدمه کتاب را بر حسب تقاضای آن بزرگوار دانشمند ارجمند جناب آقای سعید
نفیسی
استاد معظم دانشگاه نگاشته اند و ترجمه آن را فاضل عزیز آقای محمد تقی دانش
پژوه لیسانسیه
رشته معقول از شاگردان سابق پدر عالیقدرم تحت نظر مستقیم حضرت ایشان به
پایان رسانیده سپس
آن ترجمه را در محضر معظم له بر متن کتاب عرضه داشته تطبیق و اصلاح کرده اند.
تصحیح مطبعی
و تهیه فهرست را نیز بنده ناچیز زیر نظر حضرت استاد و پدر بزرگوار خویش انجام
دادم.
مخارج چاپ کتاب بر حسب نظر ایشان جناب آقای میرزا محمد علی خان قهرمانی
از تجار نیکنام و خیر خواه از محل وجوه شرعی خویش پرداختند که در این راه خیر
به مصرف رسید.
از خداوند موفقیت و کامیابی آن مرد نیکو سیرت را مسئلت میکنیم، و امیدواریم
بازرگانان و
ثروتمندانی که به مسائل دینی و فضائل اخلاقی علاقه دارند از ایشان پیروی کنند تا
شاید بدینوسیله
آثار بزرگان اسلام احیا شده و به ترویج دین هم کمک کرده باشند.
کتاب حاضر از روی چهار نسخه فراهم آمده است بدین قرار:
۱ - نسخه الف که تا درجه امکان متن قرار داده شده و روش کتابت آن هم پیروی
شده است
اختلاف نسخ دیگر با رمز نسخه مربوط به ذیل صفحات نقل شده مگر در جاهائی
که نسخه دیگر
رجحان داشته است و در این صورت عین نسخه الف در ذیل صفحه گذارده شده
است.
۲ - متن کتاب با نسخه های چهارگانه مطابق است جز مواردی که در میان يك یا

چند

علامت قرار گرفته است.

۳ - آنچه از متن فقط در نسخه " الف " بوده میان دو هلال () گذارده شده و آنچه تنها در نسخه " ب " میان دو قلاب [] نهاده شده و آنچه مخصوص نسخه " ج " میان گیومه
" " قرار گرفته است و آنچه تنها در نسخه " د " بوده در آغاز و انجام آن دو ستاره *
* میباشد.

بنابر این معلوم است جمله یا کلمه ای از متن که در دو یا سه نسخه بوده میان
علامتهای آن

دو یا سه نسخه قرار گرفته است مانند هلال و قلاب [O] که حکایت میکند از اینکه این جمله فقط در دو نسخه "آ" و "ب" است و هلال و گیومه "O" که حکایت میکند از اینکه جمله فقط در دو نسخه "آ" و "ج" بوده است و هلالین و ستاره * O * که مرساند اینکه این جمله در دو نسخه "آ" و "د" است و هلالین و قلاب و گیومه " [O] " که منمایاند اینکه جمله فقط در نسخه "د" نیست و هکذا.

امتیازات نسخ: ۱ - نسخه "الف" و آن کهن ترین و درست ترین نسخه است که چند سال قبل از دوست فاضل ما آقای میرزا مجد الدین نصیری خریداری شده و این نسخه همان است که محدث شهیر مرحوم حاج میرزا حسین نوری هنگام تألیف کتاب مستدرک الوسایل خود در دست داشته و حتی اغلاط آن نیز در پاره ای جاها عینا به کتاب مزبور نقل شده است.

۲ - نسخه "ب" و آن نسخه ای است که عالم متتبع جلیل جناب آقای میرزا فضل الله شیخ الاسلام زنجان دامت برکات وجوده با کمال سخاوت مدتها به اختیار پدر بزرگوارم گذاردند و این نسخه ای نو نویس است به قطع خشتی و کاغذ آبی و با دیگر نسخه ها اختلاف بسیار دارد. گر چه اغلاط این نسخه بسیار بوده ولی با این وصف بیش از سایر نسخه ها به تصحیح کتاب کمک کرده است.

۳ - نسخه "ج" که یقینا یا از روی نسخه منقول عنه نسخه "آ" نوشته شده و یا از روی نسخه ای کتابت شده است که آن نسخه نیز از روی منقول عنه "آ" نویسانیده شده بوده است، زیرا این نسخه با نسخه الف به ندرت اختلاف دارد.

۴ - نسخه "د" متعلق بآیه الله حضرت آقای میرزا محمد طهرانی ساکن سامراء که با خود در سفر خراسان همراه آورده بودند و هنگامی که کتاب حاضر زیر چاپ بود بدست آمد و تا ممکن

بود از مقابله با آن نیز استفاده شد.
تهران بیست و دوم محرم الحرام سال هزار و سیصد و شصت و
شش هجری قمری مطابق بیست و ششم آذر ماه يك هزار و
سیصد و بیست و پنج شمسی. سید محمد آقا. مشکوة
لیسانسیه رشته منقول و دانشجوی دانشگاه تهران



(۹)



(۱۰)

خانندان بابویه قمی
یکی از معروف ترین خاندانهای بزرگ که بیش از سیصد سال در مرکز ایران
دانشمندان
نامور از آن برخاسته اند خاندان بابویه است که شیخ صدوق بزرگترین مرد این
خانواده است (۱).
نخستین کس از این خاندان که در تاریخ معروف است و ظاهراً مؤسس این خانواده
بوده أبو الحسن
علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف بابن بابویه است. عموماً در کتابهای
قدیم هنگامی
که چند پشت نسب کسی را مشمردند گاهی اهمال مکردند و نام يك یا چند تن را
مانداختند
مخصوصاً درباره کسانی که به يك تن از اجداد دور خود معروف بوده اند چنان که
در مورد همین
أبو الحسن علی که بنام جد دوم خود بابویه معروف بوده و او را " ابن بابویه "
مگفته اند در برخی
از کتابها دیده میشود که موسی از قلم افتاده و علی بن حسین بن بابویه ضبط کرده
اند. در کتاب معروف
" تنقیح المقال في احوال الرجال " تألیف مرحوم حاج شیخ عبد الله مامقانی که قطعاً
جامع ترین کتاب
در رجال شیعه است در جایی که ترجمه أبو الحسن علی (۲) ضبط شده نام و نسب
او علی بن موسی بن
بابویه القمی چاپ شده اما پیدا است که کاتب بجای " علی بن حسین بن موسی " به
خطا " علی بن موسی "
نوشته زیرا کسانی که پیش از او و پس از او ذکر شان آمده نیز " علی بن حسین "
نام داشته اند
و آشکار است که کاتب يك پشت را از قلم انداخته است.
درباره نام پدر جد علی بن حسین که همه فرزندان او بنام وی معروف شده اند
چندان
بحثی ضرور نیست زیرا که این نام در تسمیه مردان چه در دوره پیش از اسلام و چه
در دوره اسلامی
بسیار رایج بوده است و تا جایی که من استقصا کرده ام بجز مردان این خاندان که
درباره هر يك
از آنها شرحی خواهد آمد در نسب چند تن دیگر از مردان تاریخی ایران به این نام بر

مخوریم
از آن جمله ابو الحسن علی بن عبد الرحمن بن محمد بن محمد بن بابویه حدیثی
سمنجانی که از مردم
موصل بوده و در بخارا مزبسته و در ۵۰۲ در گذشته (۳) و ابو بکر احمد بن عیسی
بن هیشم بن
بابویه تمار ناقد (۴) و ابو محمد عبد الله بن یوسف بن احمد بن بابویه یا مامویه
اصفهان‌نی ساکن نیشابور
که پس از سال ۴۰۰ در گذشته است (۵) و امام جمال الدین بابویه رافعی (۶) و
احمد بن حسن بن
علی بن بابویه حنایی (۷) و پسرش أبو العباس محمد بن احمد بن حسن بن [علی بن]
بابویه حنایی (۸)

-
- (۱) تنقیح المقال - چاپ نجف ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲. (۲) ج ۲ ص ۲۸۳ - ۲۸۴.
(۳) طبقات الشافعیه سبکی ج ۴ ص ۲۷۸ - ۲۷۹ (۴) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۸۳
(۵) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۱۹۸ (۶) نزهة القلوب حمد الله مستوفی چاپ اوقاف کیب ص ۵۸
(۷) تاریخ بغداد ج ۴ ص ۹۰ (۸) تاریخ بغداد ج ۱ ص ۲۸۸

و ابو بکر محمد بن سلیمان بن بابویه بن فہرویہ بن عبد اللہ [بن] مرزوق علاف
محزومی متوفی در
ربیع الاخر ۳۰۷ (۱) و پسر وی ابو محمد عبیداللہ بن محمد بن سلیمان بن بابویه بن
فہرویہ بن
عبد اللہ بن مرزوق دقاق محزومی متوفی در ۳۷۶ (۲) و وی شہرتی داشته است کہ
در این موضع
از تاریخ بغداد " ابن جغوما " و در موضع آیندہ " ابن جعد ما " چاپ شدہ است و
پس از آن
پسر وی ابو بکر محمد بن عبیداللہ بن محمد بن سلیمان بن بابویه [بن فہرویہ] بن
عبد اللہ بن
مرزوق علاف معروف باین جعدما (۳) و نیز شیرزاد بن محمد بن محمد بن بابویه
کہ از معاصرین
منتجب الدین بودہ است (۴).

دیگر از رجال نامی ایران کہ یکی از نیاکان او بابویہ نام داشتہ دانشمند معروف قرن
ششم قطب الدین رازی است کہ نام و نسب او را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن
بابویہ رازی نوشتہ
و در برخی موارد نسبت او را " بویہی " ضبط کردہ اند. چنان کہ سید اعجاز حسین
کنتوری
نیسابوری در کشف الحجب والاسرار (۵) آورده است در نسخہ اصل حواشی کہ بر
قواعد استاد خود
علامہ حلی نوشتہ: " محمد بن محمد بن ابی جعفر بن بابویہ فی خامس ذی القعدة
سنة ثمان وتسعمائة "

ضبط کردہ است. این نکتہ از حیث تاریخ کہ این کتاب را در ۵ ذیقعدہ ۹۰۸ بہ
پایان رساندہ
باشد خطای بسیار فاحشی است زیرا کہ قطب الدین حتما در نیمہ اول قرن ہشتم
مزینستہ و شاگرد
علامہ حلی متوفی در ۷۲۶ بودہ و نسخہ اجازہ ای کہ علامہ در ۳ شعبان ۷۱۳ در
ورامین بہ او دادہ
است در دست است (۶) وانگہی کتاب المحاکمات خود را در اواخر جمادی
الآخرہ ۷۵۵ بہ پایان
رساندہ (۷) و دانشمند معروف محمد بن مکی عاملی شامی معروف بہ شہید اول کہ
در رمضان ۷۸۶
کشتہ شدہ است از شاگردان او بودہ و چنان کہ در اجازہ ای تصریح کردہ است در

سال ۷۶۸
 در دمشق اجازه روایت همه مصنفات وی را از او گرفته است (۸) و ممکن نیست
 در ۹۰۸ کتابی
 تألیف کرده باشد و در ۷۸۰ نیز بعید منماید زیرا که لازم میآید ۵۴ سال پس از
 مرگ
 استاد خود علامه حلی زیسته باشد و این دشوار است. اینکه مؤلف کشف الحجب
 (۹) رحلت او را
 در ۱۵ رمضان ۷۶۶ ضبط کرده نیز درست نیست زیرا که شهید اول در ۷۶۸ در
 دمشق اجازه روایت
 از او گرفته است. در هر صورت از آنچه مؤلف کشف الحجب والاسرار آورده تنها
 چیزی که بدست
 میآید این است که خود نام و نسب خویش را محمد بن محمد بن ابی جعفر بن
 بابویه منوشته و پدر
 جد وی بابویه نام داشته است و اینکه در برخی از کتابها نسبت او را "بویهی"
 ضبط کرده اند
 درست نیست و مبیاست "بابویه" بوده باشد و در برخی نسخها تحریفی کرده و
 بویهی ضبط

-
- (۱) تاریخ بغداد ج ۵ ص ۳۰۰ (۲) تاریخ بغداد ج ۱۰ ص ۳۶۳
 (۳) تاریخ بغداد ج ۲ ص ۳۳۴ (۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۹۰
 (۵) چاپ کلکته ص ۲۰۳ (۶) بحار الانوار ج ۲۵ چاپ طهران ۱۳۱۵ ق. ص ۲۸
 (۷) کشف الحجب والاسرار ص ۴۹۲ (۸) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۷۸
 (۹) ص ۲۰۳ و ۲۴۷ و ۳۴۶ و ۴۹۲

کرده باشند. مرحوم مامقانی در تنقیح المقال که به این تناقض برخورد کرده گوید شهید نسبت او را بویهی نوشته زیرا که وی از آل بویه بوده است ممکن است اینکه او را از فرزندان بابویه دانسته اند اشتباه باشد یا اینکه مراد شهید از بویهی نسبت به بابویه باشد زیرا که بابویه مرکب از دو کلمه باب و ویه است و حذف جزء اول در نسب جایز و متعارف است. این تحقیق مرحوم مامقانی شگفت منماید و گمان ندارم هرگز "بابویه" را تخفیف داده و "بویه" گفته باشند زیرا که "بابویه" و "بویه" دو نام جداگانه است که هر دو در ایران معمول بوده و بابویه حتما از باب به معنی پدر مشتق شده و بویه تا جایی که ما خبر داریم نامی است که تنها در میان دیلمیان رایج بوده و نیای خاندان آل بویه که مردی دیلمی بوده است این نام را داشته و در کتابهای قدیم "بوی" هم نوشته اند. چنان منماید که درست ترین توجیه این باشد که در اصل نسخه ای که شهید ذکر مشایخ خود را کرده نسبت وی "بابویهی" بوده و در کتابت و نسخه برداری تحریف کرده و "بویهی" نوشته اند. در هر صورت قطب الدین رازی از بزرگان دانشمندان زمان خود بوده و چندین کتاب معتبر بسیار معروف از او مانده است از آن جمله همان حواشی بر قواعد الاحکام علامه و کتاب المحاکمات ورسالة في تحقیق الکلیات و شرح مطالع و شرح شمسیه. بابویه در نامهای ایرانی پیش از اسلام در دوره ساسانیان نیز معمول بوده است (۱) و حتی در نامهای جغرافیایی و البته به تبعیت از نامهای اشخاص به کار رفته و از آن جمله محلی بوده است در قم (۲) و اینک در ناحیه جیرفت در کرمان دو روستا نزدیک یکدیگر هست که یکی را "باغ بابویه علیا" و دیگری را "باغ بابویه سفلی" گویند (۳). نامها مختوم به "اویه" چه در دوره پیش از اسلام و چه در دوره های اسلامی در

تسمیه اشخاص و اماکن بسیار معمول بوده و من مشغول تهیه رساله خاصی در این زمینه هستم و در آن رساله تاکنون ۴۸۳ نام شخص یا مکان را گرد آورده ام. در دوره پیش از اسلام البته این نامها از الفاظ فارسی ساخته شده مانند " شیرویه " و " ماهویه " و در دوره اسلامی از اعلام تازی هم کلماتی ساخته اند مانند حمدویه و زیدویه و فضلویه و حتی از نامهای درازتر سه یا چهار حرف را گرفته و از آن نامی بدین سیاق ساخته اند مانند حمویه از احمد و محویه از محمد و شعبویه از شعب و حیویه از یحیی و زکرویه از زکریا و علویه از علی و حسنویه از حسن و گاهی هم کاف تصغیر فارسی را بر نام تازی افزوده و از آن ساخته اند مانند حسنکویه از حسنک و حسکویه از همان کلمه و علکویه از علیک و علی و عبدکویه از عبدک و نظایر آن. برخی از این نامها که تازیان بسیار به آن مأنوس شده اند مانند مسکویه و بویه و بابویه و سیبویه و نفتویه و درستویه و کاکویه و خالویه و قولویه و ماجیلویه جزء آخر آن را که الحاقی است بفتح و او و سکون یاء و های اشباع شده جلی تلفظ کرده اند چنان که اینک " ابن بابویه " را

 (۱) ۵۵. Iranisches Na menbuch P _justi

(۲) تاریخ قم چاپ طهران ص ۵۴

(۳) اسامی دهات کشور - ص ۳۸۳

تقریباً همه کس بدین گونه به زبان مآورد. اما تردیدی نیست که درست ترین ضبط این نامها و تلفظ حقیقی زبان فارسی باید بضم و او مشبع و کسر یاء و سکون هاء غیر ملفوظ خفی باشد و چون در مآخذ فارسی معتبر از قدیم و جدید برخی از این نامها و رایج ترین آنها را از قبیل " بندری " و " بوی " و " شیروی " و " برزوی " و " ماهوی " بی هاء نوشته اند پیداست که های آخر این نامها در زبان های ایرانی تلفظ نمشده و قرائت کلمه را به یاء ختم مکرده اند و اینکه ما اینک های آخر کلمه را تلفظ میکنیم برای پیروی از همه کلماتی است که در زبان ما بهاء غیر ملفوظ خفی پایان میابد مانند نامه و ژاله و خانه و نظایر آن. عقیده من این است که این گونه نامها را مانند همان کلماتی که در موقع اشاره مأنوس و یا در مقام تصغیر " تحبیبی در زبانهای فارس و کرمان به او ختم میکنند ساخته اند چنان که امروز در زبان فارس و کرمان " پسرو " یا " دختر و " هم درباره پسر یا دختر معهود و مأنوس و هم به معنی پسر یا دختر خردی که نسبت به آن مهر برزند گفته میشود مانند پسرک و یا دخترک در زبان متداول در میان ما. چون در ضمن کنجکاوی درباره ۴۸۳ نامی که بدین گونه ساخته شده به این نکته برخورده ام که بیشتر کسانی که این نامها را داشته اند از نژاد کرد بوده اند و بیشتر روستاها و آبادیهایی که از این گونه نامها داشته و یا دارند در نواحی که کرد نشین بوده و یا هستند به کار رفته است چنان منماید که این اشتقاق معمول زبانهای کردی بوده و از آنجا در ایران باقی مانده است. اما خاندان صدوق و فرزندان موسی بن بابویه قمی آنچه تاکنون بر من معلوم شده است ۲۸ تن از ایشان در تاریخ معروفند و این خاندان از آغاز قرن چهارم تا پایان قرن ششم در ایران

نامبردار بوده اند و در نواحی مرکزی کشور و بیشتر در قم و ری مزبسته اند. پاره ای از متأخرین برخی از آخرین بازماندگان این خاندان را به سبب اینکه در نسب ایشان اشتباهاتی پیش آمده است از خانواده دیگر پنداشته اند اما چنان که پس از این ثابت خواهد شد تا منتجب الدین أبو الحسن علی که آخرین مرد معروف این خاندان است همه کسانی که نسبشان بحسین بن موسی بن بابویه مرسیده است از این خانواده بوده اند و در این زمینه هیچ تردید نیست. شیخ سلیمان بحرانی دانشمند معروف رساله مخصوصی در تعداد اولاد بابویه (۱) تألیف کرده است که تاکنون بدست نیاورده ام و ناچار او هم مبابست پس از تحقیق به همین نتایج رسیده باشد و نتایجی که تاکنون از این تتبع ها بدست آمده بدین گونه است که در باره ۱۵ تن از دانشمندان این خانواده مآورم و در نسب نامه ای که در پایان این سخنان خواهد آمد همه افراد این خاندان را معلوم خواهم کرد.

(۱) أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی. وی مؤسس این خاندان و نخستین مرد معروف این خانواده و اولین کسی است که بنام "ابن بابویه" معروف شده است. ابن الندیم در کتاب الفهرست (۲) ذکر مختصری از او کرده و او را از فقهای شیعه و ثقات ایشان شمرده و گوید

(۱) نامه دانشوران ناصری ج ۱ ص ۴ و تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷ و ج ۳ قسمت دوم ص ۴۲
(۲) چاپ قاهره ص ۲۷۷

به خط پسرش أبو جعفر محمد بن علی بر پشت جزئی نوشته دیده که بفلان بن فلان اجازه روایت کتابهای أبو الحسن علی بن حسین را داده بود که صد کتاب مشد و کتابهای خود را که هجده کتاب بود. ذکر وی در همه کتابهای رجال شیعه آمده است و آنچه درباره کتابها و روایات وی نوشته اند متکی به گفتار شاگردان معروفش شیخ مفید أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان و حسین بن عبیدالله از محمد بن علی بن حسین از پدرش بوده است. وی پیشوای طریقه شیعه در قم در زمان خود بوده و سفری به عراق کرده و با أبو القاسم حسین بن روح نوبختی معروف بابن روح که از ۲۶۴ تا ۳۲۴ در غیبت صغری نایب سوم امام عصر بوده و در بغداد میزیسته است دیدار کرده. تقریباً در همه کتابهایی که ترجمه او را آورده اند گفته اند که پس از آن أبو الحسن علی بن حسین بتوسط علی بن جعفر بن الاسود نامه ای نزد این روح فرستاده و از او خواستار شده است که آن را به امام عصر برساند و در آن نامه از امام پسر خواسته است و امام در پاسخ او نوشته است که به زودی تو را دو فرزند نرینه روزی خواهد شد و ابو جعفر و ابو عبد الله به روایتی از ام ولد و به روایت دیگر از کنیزکی دیلمی به جهان آمده اند و در این باب پس از این بحث خواهیم کرد.

در هر صورت أبو عبد الله حسین بن عبد الله گفته است که من از ابو جعفر یعنی صدوق شنیدم که میگفت من به دعای امام زمان زاده شده ام و به این فخر مسکرم. دیگر از مطالبی که درباره وی نوشته اند این است که با امام أبو حمد عسکری نیز رابطه داشته و امام وصیت نامه ای خطاب بوی صادر کرده و متن و ترجمه آن در نامه دانشوران ناصری (۱) آمده است.

دیگر از جزئیات احوال وی مناسباتی است که با أبو مغیث حسین بن منصور حلاج عارف

مشهور ایرانی داشته که در ۳۰۹ در بغداد کشته شده است. در نامه دانشوران
 ناصری شرح این
 مناسبات بدینگونه آمده است: "... حسین (۲) بن منصور معروف به حلاج که
 دعوی سفارت
 از ناحیه مقدسه منمود و خود را در آستان خلیفه الله عجل الله فرجه باب مشمرد در
 آن روزگار
 به شهر قم درآمد، ساز سفر از خود برگرفت و در محلی اقامت گزید و چون از رنج
 سفر آسوده
 گشت از مسکن و مقام ابن بابویه جویا شده. خامه بر گرفت و نامه بنوشت ایما بر
 آنکه: من از
 جانب خلیفه الله فی الارضین بشغل سفارت و نیابت سرافراز شده ام بایستی تصدیق
 مدعای مرا در
 عهده شناسند و آن نامه را مصحوب رافع نزد ابن بابویه انفاذ داشت، أبو عبد الله
 حسین بن علی
 که برادر صدوق است گوید چون رقعہ حلاج بدست پدرم رضوان الله علیه دادند و
 مهر از آن
 برگرفت از مضمونش مطلع شد فی الفور در هم بردرید، آثار خشم از جبینش ظاهر
 گشت و روی
 درهم کشید و به جانب فرستاده وی متوجه شد. طریق خشونت پیش گرفت و
 درشتی آغاز کرد و
 اصلا جوابی ننوشت، پس به پای خواست (۳) و جانب دکه که محل تجارت و
 کسبش بود روانه گردید
 و گروهی از غلامان و اصحابش نیز همراه بودند چون به سرایی که در آنجا دکه
 داشت در آمد
 مردم شرایط تعظیم بجای آوردند و به يك بار از جای برخاستند (۴)، جز مردی
 بیگانه که جانب

(۱) ج ۱ ص ۳ - ۴ (۲) در اصل: حسین. (۳) در اصل: خواست (۴) در اصل: خواستند

ادب رعایت نکرده و از جای نجنبید. چون پدرم به مکان خود قرار گرفت و به رسم
بازرگانان دفتر
و روزنامه بیرون آورد، نزد خویش بنهاد، با یکی از حاضران گفت که از نام و نژاد
آن مرد
مرا خیر ده. آن مرد خود بدان گفتار متفطن شده گفت: من خودم حاضرم، هر چه
خواهی
جویا شو. پدرم گفت: آیا ای مرد شأن خود را از آن معروف تر دانی که من از حال
تو پرسش
کنم؟ گفت: آری، من آنم که نامه ام دریدی و خود در آن حال تو را مدیدم. پدرم
را از استماع
آن دعوی باطل حالت دگرگون شد، قوت صبر و تحمل نماند، چهره اش از شدت
خشم افروخته
گشت و رگهای گردنش درشت شد. سخنان نا ملایم به میان آمد، جمعی برایشان
گرد آمدند و
ما جری پرسیدند. پدرم شرح مکتوب برایشان بخواند. بالجمله حلاج هوای قم از
سر بنهاد، طریق مسافرت پیش گرفت ".
در اینکه حسین بن منصور حلاج در آغاز کار خود را فرستاده امام غایب و وکیل
وباب
وی مخوانده است و در همان زمان سفری بقم کرده و همین دعوی را در برابر
شیعه قم داشته
است گویا تردیدی نباشد و این خبر بتواتر و در بسیاری از کتب شیعه آمده است
(۱). از
این خبر معلوم میشود که أبو الحسن علی بن حسین مردی توانگر و از مالداران زمان
خود بوده
و در قم به بازرگانی و سوداگری مگذرانده و شاید به همین جهت ریاست مادی و
معنوی شیعه
قم را داشته است.
تاریخ سفر وی را به بغداد از گفته أبو الحسن لوزانی در سال ۳۲۸ آورده اند و گفته
اند در
بازگشت از این سفر آن نامه را به امام عصر نوشت و فرزندانش پس از آن به جهان
آمدند. این
نکته ظاهرا درست نیست زیرا که تاریخ رحلت او را به سال ۳۲۹ یعنی يك سال پس
از این

سفر نوشته اند و از طرف دیگر چنان که پس از این خواهد آمد در همه مراجع
فرزندان متعدد
برای او شمرده اند در برخی دو و در برخی سه پسر نام برده اند: حسن و حسین و
محمد که حتی
تصریح کرده اند که از يك مادر و هر سه به دعای امام عصر به جهان آمده اند از این
قرار لااقل مبایست
سه سال پیش از مرگ خود یعنی در ۳۲۶ این سفر را کرده باشد. وانگهی معروفترین
پسران او أبو جعفر محمد که همان صدوق دانشمند نامی باشد و ظاهراً سومین فرزند
او بوده در
۳۸۱ در گذشته و تصریح کرده اند که در هفتاد و چند سالگی رحلت کرده است و
اگر در
۷۰ سالگی در گذشته باشد در ۳۱۱ ولادت یافته و اگر پس از سفر بغداد و به
دعای امام عصر به جهان
آمده باشد ناچار سفر بغداد أبو الحسن مبایست دو سه سال پیش از ۳۱۱ روی داده
باشد.
از سوی دیگر یکی از کسانی که از وی روایت کرده عکبری از رواة معروف شیعه
است
که از ۳۲۶ بیعد به دیدار وی نایل شده (۲) و چون عکبری در بغداد مزبسته است
باید سفر
وی را به بغداد از ۳۲۶ بیعد دانست و این نیز با آنچه پیش از این گذشت مغایرت
دارد.

(۱) خاندان نوبختی تألیف آقای عباس اقبال - طهران ۱۳۱۱ ص ۱۱۱ - ۱۱۲
(۲) تلقیح المقال ج ۲ ص ۲۸۳

نکته دیگری که باز اشکالی منافزاید این است که نوشته اند أبو الحسن عباس بن عمر بن عباس
ابن محمد بن عبد الملك بن مروان کلوذانی گفته است که چون علی بن حسین بن بابویه در سال
۳۲۸ به بغداد آمد همه کتابهایش را از او اجازه روایت گرفتیم. شاید یگانه راهی که
رفع این
دشواریها کند این است که بگوییم أبو الحسن علی چندین بار و لا اقل سه بار به بغداد
رفته و بار نخست
پیش از ۳۱۱ و بار دوم در ۳۲۶ و بار سوم در ۳۲۸ بوده است یا اینکه بار دوم از
۳۲۶ تا
۳۲۸ در بغداد مانده است.
در تاریخ رحلت وی خبری هست که در نامه دانشوران چنین آمده، آورده اند که در
سال
سیصد و بیست و نهم هجری که سنه تناثر النجوم نامند گروهی از شیعه در مجلس
[أبو الحسن]
علی بن محمد سمري حاضر بودند و او خاتم سفرای اربعه حضرت خاتم الائمه عجل
الله فرجه بوده
است، ناگاه علی بن محمد گفت: رحم الله علی بن حسین بن بابویه: حاضرین
گفتند: او هنوز
در حیات است. گفت: امروز سرای فانی را وداع نمود. آن روز را ضبط کردند تا
به فاصله هفده
یا هجده روز از قم خبر رسید، معلوم شد که در همان روز و در همان ساعت از دنیا
در گذشته
است، رحمة الله علیه و در آن سال بسیاری از علما وفات یافتند، از جمله علی بن
محمد سمري است که
به موت او مدت غیبت صغری و سفارت اولی که هفتاد و چهار سال است به انجام
رسید. برخی فوت
او را در سنه قبل از وفات ابن بابویه نوشته اند و بر این عقیدت طول روزگار غیبت
هفتاد و سه
مشود و بنابراین ابن بابویه باید از سنین غیبت کبری سال نخست را دریافته باشد و
هم ثقة الاسلام
محمد بن یعقوب کلینی... در آن سال وفات یافته و اختلافی که در تاریخ وفات
سمري ذکر شد

در باب وفات وی نیز مسطور است...".

گویا در اینکه ابن بابویه در ۳۲۹ در گذشته باشد اختلافی نباشد زیرا که در همه مآخذ

این تاریخ مکرر کرده اند. معتبرترین تاریخ در رحلت سمری همان ۳۲۹ است و تاریخ رحلت

کلینی را به اختلاف در ۳۲۸ و ۳۲۹ ضبط کرده اند.

أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه امتیازی آشکار دارد و آن این است که در میان

طبقه نخست از پیشوایان شیعه مردی مکثار و پر تألیف بوده، پیش از این اشاره رفت که ابن الندیم

در کتاب الفهرست از روی خط پسرش أبو جعفر صدوق نقل کرده است که وی صد تألیف داشته

است. فهرست مؤلفات وی آنچه تا کنون بما رسیده است بدین گونه است:

(۱) کتاب الاخوان (۲) کتاب الامامة (۳) کتاب الاملاء (۴) کتاب التبصرة من الحيرة (۵) کتاب التسليم والتميز (۶) کتاب التفسير (۷) کتاب التوحيد (۸) کتاب الجنائز (۹) کتاب

الحج که ناتمام مانده است (۱۰) رسالة إلى ابنة محمد بن علی (۱۱) کتاب الشرايع که برای پسرش

فرستاده است (۱۲) کتاب الصلاة (۱۳) کتاب الطب (۱۴) کتاب قرب الاسناد (۱۵) کتاب

الكبير في الرجال (۱۶) کتاب المعراج (۱۷) کتاب مناسك الحج (۱۸) کتاب المنطق (۱۹) کتاب المواريث (۲۰) کتاب النساء والولدان (۲۱) کتاب النکاح (۲۲) کتاب النوادر (۲۳) کتاب الوضوء.

برخی کتاب مصادقة الاخوان را هم که به پسرش أبو جعفر محمد نیز نسبت داده اند از وی دانسته اند.

درباره استادان وی نوشته اند که فقه و حدیث را از سعد بن عبد الله قمی اشعری و حسین بن محمد عطار و عبد الله بن جعفر حمیری و قاسم بن محمد نهاوندی فرا گرفته است. مرقد أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه هنوز در قم معروف است و در میان شهر در جوار آستانه در قسمت شرقی قبرستان مزاری است که اکنون به " ابن بابویه " معروف است و صحن كوچك و گنبد شلجمی شکل کاشی کاری و بقعه و ضریح چوبین دارد (۱). أبو الحسن علی تا جایی که بما رسیده است سه پسر داشته: حسن و ابو عبد الله حسین و ابو جعفر محمد ملقب و معروف به صدوق. در هر جا که ذکری از این سه برادر کرده اند تصریح کرده اند که حسن فقیه و دانشمند نبوده و تنها جنبه پرهیزگاری برای او قائلند. با اینکه در برخی از مآخذ تصریح کرده اند که ابو جعفر محمد نخست به جهان آمده است چون کنیه پدر أبو الحسن بوده و در آن زمانها عادت چنین جاری بوده است که پدر کنیه خود را از نام فرزند مهتر م گرفته یعنی کنیه ای اختیار مکرده و چون نخستین پسر را پیدا مکرده نام او را از همان کنیه خود مگرفته است ناچار از این سه برادر حسن مبیاست پسر مهتر باشد و چون پدر أبو الحسن علی را حسین نام بوده است و در هر خانواده نیز معمول بوده که پسر مهتر را حسن و پسر دوم را حسین نام مگذاشته اند ناچار أبو عبد الله حسین پسر دوم و ابو جعفر محمد ملقب به صدوق پسر کهتر و برادر سوم بوده است. چنان که پس از این خواهد آمد أبو جعفر محمد صدوق در ری مزیسته و در همین شهر در گذشته و چون بازماندگان این خاندان که همه فرزندان أبو عبد الله حسین بوده اند تا منتجب الدین که آخرین آنهاست و در اواخر قرن ششم بوده بیشتر در قم مزیسته اند پیدا است که وی ساکن قم بوده و شاید از آن شهر بیرون نرفته باشد. أبو الحسن علی نخست

دختر عمش

محمد بن موسی بن بابویه را به زنی گرفته و از او فرزندی نداشته است (۲). چنان منماید که این هر سه برادر از يك مادر بوده اند و پیش از این هم اشاره رفت که

به روایتی مادرشان ام ولد نام داشته و به روایتی دیگر کنیزکی دیلمی بوده است (۳) و چون در نامه

دانشوران نیز از زبان غضایری آمده است که أبو جعفر محمد خود گفته است که به دعای امام زمان

به جهان آمده و بدین فخر مکرده است و همه نوشته اند که وی پسر نداشت و از امام درخواست

پسر کرد در صورتی که کهنترین آنها به این دعا به جهان آمده باشد ناچار آن دو پسر دیگر هم در

نتیجه همین دعا پدید آمده اند.

(۲) حسن بن ابی الحسن علی. چنان که اشاره رفت در مراجعی که ذکری از او شده تصریح کرده اند که وی مشغول به زهد و عبادت بوده و با مردم آمیزش نداشته و فقیه نبوده است (۴)

و حتی تصریح کرده اند که وی برادر میانه بوده اما با دلایلی که پیش از این آوردم بیشتر احتمال

مروود که برادر مهتر بوده باشد.

(۱) راهنمای قم - از انتشارات دفتر آستانه قم - طهران ۱۳۱۷ ش. ص ۹۶ - ۹۷

(۲) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۴

(۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۴

(۴) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۹۳ و ۳۳۸ و ج ۳ ص ۱۵۵

(۳) أبو عبد الله حسين بن ابی الحسن علی. وی پس از پدرش أبو الحسن علی و برادر کهنترش أبو جعفر محمد معروف ترین رجال این خانواده است و چنان که پیش از این اشاره رفت همه کسانی که از این پس در تاریخ ذکر شان مانده از اعقاب او بوده اند و چون همه آنها در قم مزیسته اند چنان منماید که وی نیز ساکن قم بوده و از آن شهر بیرون نرفته است و گویند وی نیز مانند برادرش أبو جعفر محمد صدوق به دعای امام عصر به جهان آمده است و حافظه بسیار سرشاری داشته چنان که او و برادرش صدوق را در حفظ مثل مزده اند و چون حدیث بسیار روایت کرده اند برخی از علمای شیعه در توثیق این دو برابر شك کرده اند ولی چنان که درباره برادرش صدوق خواهد آمد بیشتر دانشمندان هر دو برادر را موثق بدانند و وی بیشتر از پدر و برادرش روایت کرده و با صاحب بن عباد و زیر معروف روابط داشته و کتابی برای او نوشته است (۱) و سید مرتضی از او و تلعبیری روایت کرده است. أبو عبد الله حسین بن علی را نیز کتابهایی چند بوده است از آن جمله: کتاب التوحید و نفی التشبیه، کتاب الرد علی الواقفیه، کتاب عمله للصاحب ابی القاسم بن عباد. وی پسری داشته است بنام ثقة الدین حسن که پنج پسر داشته و بازماندگان این خاندان همه از اعقاب او بوده اند. مؤلف تاریخ قم دوجا (۲) از او روایت کرده منتهی در يك جا نام او به خطا "حسن" چاپ شده است.

(۴) أبو جعفر محمد بن ابی الحسن علی ملقب به صدوق. وی بزرگترین و معروف ترین مرد این خاندان است و یکی از پیشوایان بزرگ شیعه بشمار مرود و از مشاهیر دانشمندان زمان خود و مردی بسیار محتشم بود و نخست پیشوایی شیعه قم را داشت و پس از آن شیعه خراسان نیز به وی توجه داشته اند. چنانکه پیش از این گذشت وی مبیاست

پیش از ۳۱۱ ولادت یافته باشد و با دو برادر دیگر خود از يك مادر بوده و گویند او هم به دعای امام زمان به جهان آمده و خود به این فخر مسکرده است. وی از جوانی در فن خویش شهرت کرده چنانکه در زندگی پدرش نیز مردی بوده و پدر کتاب الشرایع خود را که تألیف کرده برای او فرستاده و رساله دیگری بنام او نوشته است. در جوانی چنان در کار خویش اعتبار یافته بود که مردم از او روایت مسکردند و پس از آنکه چندی در قم زیسته به خواهش رکن الدولة آل بویه بری رفته و در این شهر ساکن شده و هم در آنجا در گذشته است و در این میان سفرهای چند کرده چنانکه خود آورده است (۳) که تا شعبان ۳۵۲ در نیشابور بوده و پس از آن از نیشابور به عراق و بغداد رفته و در ۳۵۴ در کوفه بوده و در ۳۵۵ نیز در بغداد بوده است و از این قرار این سفر وی نزدیک سه سال کشیده و سپس سفر دیگری کرده که تا ۳۶۸ در مشهد رضا بوده است (۴) و در بازگشت از این سفرها باز در ری ساکن شده است و سرانجام در همین شهر در

(۱) لسان المیزان ابن حجر چاپ حیدرآباد کن. ۱۳۳ ج ۲ ص ۳۰۶
(۲) چاپ طهران ص ۹۱ و ۲۱۳ (۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۶ (۴) امالی چاپ ۱۳۰۰ ص ۹۹

سال ۳۸۱ در هفتاد و چند سالگی در گذشته و در ری مدفون شده و اینک قبر او در جنوب طهران
در جایی که در آن زمان بیرون شهر ری بوده معروف و زیارتگاه است و به " ابن بابویه " شهرت دارد. این بقعه از زمانهای قدیم در اطراف طهران معروف بوده و چنانکه معروف است و نه تنها در کتابها باقی مانده (۱) بلکه پیران زمان ما نیز بسیار روایت کرده اند در زمان فتحعلی شاه در حدود ۱۲۳۸ قمری هنگامی که باران سخت باریده و آب گرد مزارش را فرا گرفته بود شکافی در آن پیدا شده و به سردابی برخوردند که جسد او را در آنجا نهاده بودند و چون بدان سرداب رفته اند دیده اند که بدن او دست نخورده مانده است و کفن او پوسیده و در کنار جسد ریخته بود اما پیکر او چنان مانده بود که شناخته مشد و سید ابراهیم لواسانی از پیشوایان شیعه که خود در این واقعه شاهد بوده است برای مؤلف تنقیح المقال روایت کرده که حتی رنگ حنا بر موی ریش و کف پای او دیده مشده و عنکبوتی بر عورت او تار تار تنیده و آنرا پنهان ساخته بود. بنایی که اینک بر بقعه اوست در همان زمان ساخته شده و نوشته اند که در این واقعه جمعی کثیر از ثقات و معتبرین طهران بدانجا رفته و خود آن را به چشم دیده و حتی فتحعلی شاه خود در میان ایشان بوده است. مؤلف تنقیح المقال درباره وی تحقیقی بدین گونه کرده است که: در ری در ۳۸۱ در گذشته و از آنچه آوردیم معلوم شد که پس از وفات عثمان عمری در آغاز دوره سفارت حسین ابن روح ولادت یافته و وفات عمری در ۳۰۵ روی داده و در این صورت وی بیش از چهل سال از طبقه هفتم و ۳۱ سال از طبقه هشتم را درك کرده و عمرش هفتاد و چند سال بوده و در زمان پدرش و شیخش أبو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در غیبت صغری بیست و چند

سال زیسته زیرا
که وفات آنها در ۳۲۹ روی داده و آن سال وفات أبو الحسن علی بن محمد سمري
است که آخرین
سفرای چهارگانه بوده است.
أبو جعفر محمد صدوق نه تنها از حیث شهرت بلکه از حیث کثرت مؤلفات و
اهمیت مقام
و شهرت برخی از تألیفاتش یکی از مشهورترین پیشوایان شیعه بشمار مرود و نه تنها
کتاب
" من لا یحضره الفقیه " او از " کتب اربعه " اساس طریقه شیعه است بلکه مؤلفین
اهل سنت
که حتی در ضبط احوال رجال تعصب به خرج داده و دانشمندان شیعه را فروگذار
کرده اند ذکری
از او کرده اند چنانکه خطیب در تاریخ بغداد (۲) ترجمه مختصری از او آورده و
گوید: محمد بن
حسین بن بابویه أبو جعفر قمی (۳) به بغداد آمد و در آنجا از پدرش حدیث روایت
مکرد و از
شیوخ شیعه و رافضیان معروف بود محمد بن طلحه نعالی از محمد بن طلحة بن
محمد از أبو جعفر
محمد بن علی بن حسین بن بابویه روایت کرده است و او گفته است پدرم روایت
کرد از علی بن
ابراهیم از پدرش از حسین بن یزید نوفلی از اسمعیل بن مسلم از جعفر بن محمد از
پدرش از

(۱) تنقیح المقال ج ۳ ص ۱۵۵ روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات تألیف محمد باقر
خوانساری چاپ طهران ۱۳۰۶ ص ۵۵۹.
(۲) ج ۳ ص ۸۹ (۳) در اصل چاپی " العمی " بجای " القمی "

پدرانش و ایشان از رسول خدا... گروهی دیگر از دانشمندان معروف از او روایت کرده اند
 از آن جمله تلعبکبری که أبو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان و ابو عبد الله حسين بن عبد الله غضایری
 از او روایت کرده اند و نیز أبو الحسن جعفر ابن ابی زکریا حسن بن حسکه قمی که از بازماندگان
 برادرش حسین بوده و محمد بن سلیمان حمدانی و علی بن احمد بن عباس نجاشی نیز از او روایت کرده اند
 و نجاشی در ۳۸۱ برای پسرش روایت کرده است. صدوق کتابها و رسایل بسیار تألیف کرده و
 شماره مؤلفات او را صد و نود و جای دیگر سیصد نوشته اند و آنچه تاکنون نام آنها به ما رسیده
 است به ترتیب حروف هجا بدین گونه است: (۱) کتاب الایانه (۲) ابطال الاختیار و اثبات النص
 (۳) ابطال الغلو والتقصیر (۴) اثبات النص علی الاشه (۵) اثبات النص علی أمير المؤمنين علی
 (۶) اثبات الوصية لعلی (۷) اثبات خلافة علی (۸) احوال ابی طالب و عبد المطلب و عبد الله و آمنة بنت
 وهب (۹) اخبار ابی ذر و فضایله (۱۰) اخبار سلمان وزهده و فضایله (۱۱) ادعية الموقف (۱۲) کتاب
 الاستسقاء (۱۳) کتاب الاعتقادات (۱۴) کتاب الاعتکاف (۱۵) کتاب الاغسال (۱۶) اکمال الدین
 و اتمام النصبة في اثبات الغيبة و كشف الحيرة (۱۷) کتاب الامالی یسمى "المجالس" (۱۸) امتحان
 المجالس (۱۹) کتاب الاواخر (۲۰) کتاب الاوامر (۲۱) کتاب الاوائل (۲۲) اوصاف النبي
 (۲۳) کتاب التاريخ (۲۴) کتاب التجارات (۲۵) تفسیر القرآن که ناتمام مانده (۲۶) تفسیر قصيدة
 في اهل البيت (۲۷) کتاب التقیة حذ و النعل بالنعل (۲۸) کتاب التوحید (۲۹) کتاب التیمم (۳۰) نواب
 الاعمال (۳۱) جامع آداب المسافر للحج (۳۲) جامع اخبار عبد العظیم بن عبد الله الحسنی (۳۳) جامع
 الحج (۳۴) جامع الحجج الانبياء (۳۵) جامع تفسیر المنزل في الحج (۳۶) جامع حجج

الائمة

- (٣٧) جامع زيارة الرضا (٣٨) جامع علل الحج (٣٩) جامع فرض الحج والعمرة (٤٠) جامع فضل
- (٤١) جامع فقه الحج (٤٢) جامع نواذر الحج (٤٣) كتاب الجزية (٤٤) كتاب الجمعة
- (٤٥) والجماعة (٤٦) كتاب الجمل (٤٧) جوابات مسائل الواردة عليه من واسط (٤٧) جوابات مسائل
- (٤٨) الواردة من قزوین (٤٩) جوابات مسائل وردت من البصرة (٤٩) جوابات مسائل وردت من كوفة
- (٥٠) جوابات مسائل وردت من مصر (٥١) جواب مسألة نيسابور (٥٢) جواب مسألة وردت عليه
- (٥٣) من المدائن في الطلاق (٥٤) كتاب الحدود (٥٤) كتاب الحذاء والخف (٥٥) كتاب حذو النعل بالنعل
- (٥٦) كتاب حق الحداد (٥٧) حقوق الاخوان (٥٨) كتاب الحيض والنفاس (٥٩) كتاب الخاتم
- (٦٠) كتاب الخصال (٦١) كتاب الخطاب (٦٢) كتاب خلق الانسان (٦٣) كتاب الخمس (٦٤) كتاب
- (٦٥) دعائم الاسلام (٦٦) دلائل الائمة ومعجزاتهم (٦٧) كتاب الديات (٦٨) دين الامامية
- (٦٩) ذكر مجلس الذي جرى له بين يدي ركن الدولة (٧٠) ذكر مجلس اخرى (٧١) ذكر مجلس
- (٧٢) ثالث (٧٣) ذكر مجلس رابع (٧٣) ذكر مجلس خامس (٧٤) كتاب الرجال (٧٥) كتاب الرجعة
- (٧٦) رسالة الاولى في الغيبة (٧٧) رسالة الثانية في الغيبة (٧٨) رسالة الثالثة في الغيبته (٧٩)
- رسالة إلى ابى محمد الفارسی في شهر رمضان (٨٠) رسالة في الغيبة إلى اهل الرى والمقيمين بها
- (٨١) رسالة في اركان الاسلام (٨٢) رسالة في شهر رمضان (٨٣) كتاب الروضة في فضایل مولينا
- على بن ابى طالب (٨٤) كتاب الزكوة (٨٥) كتاب الزهد (٨٦) زهد ابى ابراهيم (٨٧) زهد

(۲۱)

ابى الحسن على بن محمد (٨٨) زهد ابى جعفر (٨٩) زهد ابى جعفر الثاني (٩٠) زهد
ابى محمد
الحسن بن على (٩١) زهد الحسن (٩٢) زهد الحسين (٩٣) زهد الرضا (٩٤) زهد
الصادق
٩٥) زهد النبي (٩٦) زهد أمير المؤمنين (٩٧) زهد على بن الحسين (٩٨) زهد فاطمة
(٩٩)
زيارات قبور الائمة (١٠٠) سر المكتوم إلى الوقت المعلوم (١٠١) كتاب السكنى
والعمرى
١٠٢) كتاب السلطان (١٠٣) كتاب السنة (١٠٤) كتاب السؤال (١٠٥) كتاب السهو
(١٠٦)
كتاب الشعر (١٠٧) كتاب الشورى (١٠٨) كتاب الصدقة والنجل والهبة (١٠٩) صفات
الشيعة
١١٠) كتاب الصلوة سوى الخمس (١١١) كتاب الصوم (١١٢) كتاب الضيافة (١١٣)
كتاب
الطرايف (١١٤) كتاب العتق والتدبير والمكاتبة (١١٥) عقاب الاعمال (١١٦) كتاب
العقايد
١١٧) علامات آخر الزمان (١١٨) كتال العلل (١١٩) علل الحج (١٢٠) علل الشرايع
والاحكام والاسباب (١٢١) علل الوضوء (١٢٢) كتاب العوض عن المجالس (١٢٣)
عيون
اخبار الرضا (١٢٤) غريب حديث النبي وأمير المؤمنين (١٢٥) كتاب الغيبة (١٢٦)
فرايض
الصلوة (١٢٧) كتاب الفرق (١٢٨) كتاب الفضائل (١٢٩) فضائل الشيعة (١٣٠) فضائل
الصلوة
١٣١) فضائل العلوية (١٣٢) فضائل جعفر الطيار (١٣٣) فضائل رجب (١٣٤) فضائل
شعبان
١٣٥) فضائل شهر رمضان (١٣٦) فضل الحسن والحسين (١٣٧) فضل الصدقة (١٣٨)
فضل العلم
١٣٩) فضل العلوية (١٤٠) فضل المساجد (١٤١) فضل المعروف (١٤٢) كتاب الفطرة
(١٤٣) فقه الصلوة
١٤٤) كتاب الفوايد (١٤٥) كتاب القربان (١٤٦) كتاب القضاء والاحكام (١٤٧)
كتاب في تحريم الفقاع
١٤٨) كتاب في زيارة موسى ومحمد (١٤٩) كتاب في زيد بن على (١٥٠) كتاب في
عبد المطلب وعبد الله

وابى طالب (١٥١) كتاب فيه ذكر من لقيه من اصحاب الحديث وعن كل واحد منهم
حديث (١٥٢)
كتاب اللباس (١٥٣) كتاب اللعان (١٥٤) كتاب اللقاء والسلام (١٥٥) كتاب المتعة
(١٥٦) كتاب المجموع
الرائق (١٥٧) كتاب المحافل (١٥٨) كتاب المختار بن ابي عبيدة (١٥٩) مختصر تفسير
القرآن (١٦٠)
مدينة العلم (١٦١) كتاب المدينة وزيارة قبر النبي والائمة (١٦٢) كتاب المرشد (١٦٣)
كتاب المسائل
(١٦٤) مسائل الحج (١٦٥) مسائل الحدود (١٦٦) مسائل الخمس (١٦٧) مسائل
الديات
(١٦٨) مسائل الرضاع (١٦٩) مسائل الزكوة (١٧٠) مسائل الصلوة (١٧١) مسائل
الطلاق
(١٧٢) مسائل العقيقة (١٧٣) مسائل المواريث (١٧٤) مسائل النكاح (١٧٥) مسائل
الوصايا
(١٧٦) مسائل الوضوء (١٧٧) مسائل الوقف (١٧٨) كتاب المصاييح (١٧٩) كتاب
المصادقة (١٨٠)
مصادقة الاخوان (١٨١) كتاب المصباح (١٨٢) مصباح المصلى (١٨٣) كتاب المصباح
لكل واحد من الائمة
(١٨٤) معاني الاخبار (١٨٥) كتاب المعاش والمكاسب (١٨٦) كتاب المعراج (١٨٧)
كتاب المعرفة بالرجال البرقى (١٨٨) كتاب المعرفة في فضل النبي وأمير المؤمنين
والحسن والحسين
(١٨٩) مقتل الحسين (١٩٠) كتاب المقنع في الفقه (١٩١) كتاب الملاهي (١٩٢)
مناظرة
ركن الدولة مع محمد بن على بن الحسين بن بابويه القمى (١٩٣) كتاب المناهى
(١٩٤) من لا
يحضره الفقيه (١٩٥) كتاب المواريث (١٩٦) كتاب المواعظ الرجال المختارين من
اصحاب النبي
(١٩٧) المواعظ الحكم (١٩٨) مواقيت الصلوة (١٩٩) مولد أمير المؤمنين (٢٠٠) مولد
فاطمة

(۲۰۱) کتاب المیاه (۲۰۲) کتاب الناسخ والمنسوخ (۲۰۳) کتاب النبوة (۲۰۴) کتاب
 النکاح
 (۲۰۵) نوادر الصلوة (۲۰۶) نوادر الطب (۲۰۷) نوادر الفضایل (۲۰۸) نوادر النوادر
 (۲۰۹) نوادر الوضوء (۲۱۰) کتاب الوصایا (۲۱۱) کتاب الوضوء (۲۱۲) کتاب الوقف
 (۲۱۳) کتاب
 الهدایة فی الاصول والفقہ (۲۱۴) هدایة الطالبین فی الاصول والفروع. از این ۲۱۴
 کتاب ورساله
 صدوق آنچه تاکنون چاپ شده بدین گونه است: (۱) کتاب الخصال در دو مجلد
 اصفهان ۱۳۰۲
 (۲) اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیره چاپ ا. مولر
 Moller. E خاورشناس
 آلمانی هاید لبرگ ۱۹۰۱ م. و چاپ طهران ۱۳۰۱ و چاپ دیگر (۳) کتاب التوحید
 چاپ
 تبریز (۴) عیون اخبار الرضا چاپ طهران ۱۲۷۵ و چاپ دیگر (۱۳۱۸ ۵) علل الشرایع
 طهران
 ۱۲۸۹ چاپ دیگر با معانی الاخبار و کتاب الروضة فی فضایل مولینا علی بن ابی
 طالب چاپ طهران
 (۱۳۱۱ ۶) ثواب الاعمال و عقاب الاعمال تبریز (۱۳۱۴ ۷) جامع الاخبار در طهران
 مکرر چاپ
 شده (۸) من لا یحضره الفقیه چاپ لکهنو ۱۳۰۷ در دو مجلد و چاپ طهران ۱۳۲۴
 (۹) مجالس
 معروف بامالی چاپ طهران ۱۳۰۰ و چاپ تبریز (۱۳۳۲ ۱۰) گذشته از این کتابها
 دو کتاب
 دیگر او کتاب المقنع و کتاب الهدایة در مجموعه ای بنام " جوامع الفقهیه " با ۹
 رساله دیگر در
 طهران بسال ۱۲۷۶ ق. و نیز کتاب الاعتقادات سوالات المأمون عن الرضا باء کتاب
 النافع یوم
 الحشر در طهران در ۱۳۰۰ ق. چاپ شده است.
 در انتساب کتاب " اکمال الدین و اتمام النعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیره " به او
 برخی شک
 کرده اند (۱) و نیز جزء اول نام این کتاب را به خطا " کمال الدین " هم ضبط کرده
 اند اما پیداست
 که به قرینه " اتمام النعمة " که جزء دوم نام کتاب است بایست اکمال الدین باشد.

درباره کتاب الروضة
في الفضائل نیز تردید است که از او باشد زیرا که به مؤلفات دیگر وی شبیه نیست و
اسانید این کتاب هم
اسانید کتابهای دیگر او نیست و نیز کتاب المجموع الرائق را از او نمودند بلکه
عقیده دارند
از سید هبة الله بن ابی محمد موسوی است چنانکه مؤلف امل الآمل نیز تصریح کرده
و نیز کتاب
جامع الاخبار را برخی از شیخ مفید بدانند و چنانکه مجلسی گفته در آن کتاب به
پنج واسطه مؤلف
از صدوق روایت کرده است و احتمال مرود از مؤلف کتاب مکارم الاخلاق باشد یا
از علی بن سعد
خیاط زیرا که منتجب الدین در فهرست کتابی بنام جامع الاخبار بنام او ضبط کرده و
از برخی
موارد آن کتاب بر مآید که مؤلف آن محمد بن محمد شعیری نام داشته و از برخی
جاهای آن
بر مآید که از شیخ جعفر بن محمد دوریستی روایت کرده چنانکه مؤلف امل الآمل
هم در شرح
حال شمس الدین محمد بن محمد بن حیدر شعیری از فهرست شیخ منتجب الدین
نقل کرده است که
کتاب جامع الاخبار از اوست و نیز در اسناد کتاب الهدایة فی الاصول والفقہ و کتاب
مدینة العلوم
به او شك کرده اند. درباره کتاب مصادقة الاخوان نیز اختلاف است زیرا چنان که
گذشت کتابی بنام
" کتاب الاخوان " جزو مؤلفات پدرش ذکر کرده اند و در فهرست تألیفات وی يك
جا کتابی بنام

(۱) روضات الجنات ص ۵۵۸

" حقوق الاخوان " و جای دیگر کتابی بنام " کتاب المصادقة " و جای دیگر بنام " مصادقة الاخوان "

ثبت شده. در اینکه بسیاری از فقهای شیعه مخصوصا در قرون اولیه کتابهایی بنام " کتاب الابهاء " و " کتاب الامهات " و " کتاب الابناء " و " کتاب البنات " و " کتاب الاخوان " داشته اند تردیدی نیست

و به همین جهت ممکن بوده است که پدر و پسر هر دو در این زمینه تألیف کرده باشند. اما تا اندازه ای که آگاهان تحقیق کرده اند کتابی که اکنون بنام " مصادقة الاخوان " معروف است و معلوم نیست همان " کتاب المصادقة " و " حقوق الاخوان " است یا کتاب دیگری از سلسله روایت و اسنادی که در آن هست به زمان پدر یعنی ابو الحسن علی مربوط است و نه به زمان ابو جعفر محمد و ممکن است که این همان کتاب الاخوان تألیف پدر باشد که به خطا نام آنرا مصادقة الاخوان گذاشته باشند. برخی از کتابهای معروف صدوق را به زبان فارسی هم ترجمه کرده اند از آن جمله ثواب الاعمال و کتاب التوحید و عیون اخبار الرضا که دو بار ترجمه شده است. چنانکه پیش از این گذشت هم چنانکه در توثیق ابو عبد الله حسین برادر صدوق تردید کرده اند در توثیق وی نیز به همان سبب یعنی بواسطه کثرت روایت او شك کرده اند اما عقیده دانشمندان معتبر طریقه شیعه بیشتر بدان مرود که وی حافظه عجیب داشته و بسیار کثیر الحفظ بوده و کثرت روایت و مؤلفات او چیزی از اعتبار روایتش نمکاهد و به همین جهت است که از زمانهای قدیم بزرگان شیعه او را " صدوق " لقب داده اند و این لقب در میان همه محدثین مخصوص به اوست و چگونه ممکن است در توثیق چنین کسی شك کرد؟

بهترین دلیل بر اعتبار روایات او این است که در برخی از کتابهای خود مخصوصا در امالی و در عیون اخبار الرضا نام راوی و محل روایت و تاریخ روز و ماه و سال استماع روایت را

ضبط کرده و این اندازه از دقت و اعتبار در معدودی از کتابهای معروف دیده میشود و بی شک مؤلفات صدوق در نخستین پایه اعتبار آنهاست.

(۵) أبو عبد الله حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه. وی پسر زاده عم أبو الحسن علی بن بابویه و در ضمن خواهر زاده او و برادر زاده همسر وی دختر محمد بن موسی بوده است. و از فقیهان دانشمند زمان خود بشمار مرفته و از خال خود علی بن حسین بن موسی بن بابویه و محمد بن حسن بن ولید و علی بن محمد ماجیلویه و بکر بن صالح و محمد بن سنان و جعفر بن بشیر و دیگران روایت کرده و جعفر بن علی بن احمد قمی و محمد بن احمد بن سنان و محمد بن علی و محمد بن اسمعیل و احمد بن محمد و محمد بن علی بن محبوب از او روایت کرده اند (۱).

(۶) ثقة الدین حسن بن ابی عبد الله حسین. ثقة الدین حسن پسر أبو عبد الله حسین سابق الذکر و نیای همه افرادی است که از این خاندان پس از این نامشان در تاریخ آمده است و وی تا جایی که ما بدانیم پنج پسر داشته است: محمد، أبو المعالی سعد، أبو المفاجر هبة الله، عبد الله و او هم مانند مردان دیگر خاندان خود فقیه پرهیزگاری بوده است (۲).

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۳۲۵ (۲) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۷۴ ولسان المیزان تألیف ابن حجر عسقلانی چاپ حیدر آباد کن ۱۳۳۰ ج ۲ ص ۲۷۹ که در آنجا نام وی بخط حسین چاپ شده است.

۷) شمس الاسلام أبو محمد حسن بن حسين. وی از مردان نامی خاندان خود و از بزرگان دانشمندان زمان بوده و پسر حسین ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و به لقبی

که ما خود از نامش بوده است شهرت داشته که به اختلاف آنرا " حسکا " و " حسکه " ضبط کرده اند و احتمال مرود ضبط درست آن " حسنکا " باشد و وی ساکن ری بوده و مدتی در نجف زیسته

است و از شاگردان معروف أبو یعلی سلار بن عبد العزیز دیلمی بوده است که در روز سه شنبه آخر

رمضان ۴۶۳ در گذشته و از این قرار از رجال اواسط قرن پنجم بوده و نیز از شاگردان ابن السراج

بوده و اجازه روایت همه مؤلفات ایشان را داشته است و در فقه کتابهای چند تصنیف کرده است

از آن جمله: کتاب العبادات و کتاب الاعمال الصالحة وسیر الانبیاء والائمة (۱).

۸) عبد الله بن حسن بن حسین. وی یکی از پنج پسر ثقة الدین حسن سابق الذکر و با شمس الاسلام سابق الذکر معاصر بوده و وی نیز از شاگردان أبو یعلی سلار بن عبد العزیز دیلمی

سابق الذکر بوده است (۲).

۹) أبو المفاخر هبة الدین بن حسن. وی نیز از پسران ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و از فقیهان پرهیزگار زمان خود بشمار مرفته است (۳).

۱۰) أبو المعالی سعد بن ثقة الدین حسن. وی نیز از پسران ثقة الدین حسن

سابق الذکر بوده و از فقیهان پرهیزگار و ثقة زمان خود بشمار مرفته است (۴).

۱۱) نجم الدین أبو الحسن علی بن محمد. وی پسر محمد بن ثقة الدین حسن سابق الذکر بوده و محمد تا جایی که به ما رسیده چهار پسر داشته است: سعد، نجم الدین أبو الحسن

علی، أبو ابراهیم اسمعیل و ابو طالب اسحق و درباره این نجم الدین أبو الحسن تنها چیزی که

مدانیم این است که مردی دانشمند بوده و از مشاهیر این خاندان بشمار مرفته است (۵).

۱۲) أبو ابراهیم اسمعیل بن علی. وی نیز پسر محمد بن ثقة الدین حسن و برادر نجم الدین أبو الحسن سابق الذکر بوده و مانند برادرش اسحق که پس از این ذکرش خواهد آمد

از شاگردان شیخ موفق أبو جعفر بوده و اجازه روایت مؤلفات وی را داشته است

(۶).
۱۳) أبو طالب اسحق بن علی. او هم پسر دیگر محمد بن ثقة الدین حسن و برادر نجم الدین أبو الحسن و ابو إبراهیم اسمعیل بوده و مانند برادر خود اسماعیل از شاگردان شیخ موفق أبو جعفر بوده و اجازه روایت مؤلفاتش را داشته است (۷).
۱۴) بابویه بن سعد بن محمد. وی پسر زاده محمد بن ثقة الدین حسن سابق الذکر و برادر زاده نجم الدین أبو الحسن علی و ابو إبراهیم اسمعیل و ابو طالب اسحق بوده و از فقیهان

-
- (۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۲۷۳ و ج ۲ ص ۴۲ و ج ۳ قسمت دوم ص ۶۲.
(۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۴۲ (۳) تنقیح المقال ج ۳ ص ۲۹۰
(۴) تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۲ (۵) تنقیح المقال ج ۲ ص ۳۰۳
(۶) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۴۲ (۷) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۲۱

پرهیزگار زمان خود بشمار مرفته و از شاگردان شمس الاسلام أبو محمد حسن سابق الذکر بوده

است و کتابی نیکو در اصول و فروع بنام صراط المستقیم داشته است و شیخ منتجب الدین این کتاب را بر او خوانده است و وی از پدران خود پشت به پشت روایت مکرده است تا اینکه به أبو عبد الله حسین و ابو جعفر محمد صدوق مرسیده است (۱).

(۱۵) منتجب الدین أبو الحسن علی. وی آخرین دانشمندی است که از این خاندان معروفست و پسر موفق الدین أبو القاسم عبیدالله بن شمس الاسلام أبو محمد حسن بن ثقة الدین حسن بن أبو عبد الله حسین بن أبو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه بوده است. در برخی از کتابها نام پدرش به خطا عبد الله ضبط شده (۲) و چون در برخی از مآخذ نسب او را درست نوشته اند بعضی از مؤلفین او را از خاندان دیگری پنداشته اند. وی یکی از مشاهیر دانشمندان شیعه در قرن ششم و از محدثین معتبر و ثقة بشمار مرود و از پدران خود پشت به پشت روایت مکرده تا اینکه به صدوق مرسیده و نیز از پسر عمش بابویه بن سعد سابق الذکر روایت مکرده است و محمد بن محمد بن علی حمدانی قزوینی از او روایت کرده است و وی را مؤلفات چند است

از آن جمله " کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضایل امیر المؤمنین " و در این کتاب چهل حدیث را از چهل شیخ روایت کرده و به همین جهت نام آنرا الاربعین عن الاربعین گذاشته و نیز رساله ای در مواسعه بنام " العصرة " پرداخته که در آن به ابن ادريس اعتراض کرده است و معروف ترین کتاب او همان کتاب رجال بنام " فهرست " است که در آن احوال علمای شیعه را که معاصر شیخ طوسی مؤلف فهرست و پس از او بوده اند تا زمان خود ضبط کرده است و یکی از معروف ترین کتابهای رجال بشمار مرود (۳) و علامه مجلسی در آغاز مجلد ۲۵ بحار الانوار آنرا

گنج‌نایده و در آن مجلد
چاپ شده است. این کتاب را منتجب الدین بنام عز الدین أبو القاسم یحیی بن ابی
الفضل محمد الشریف
المرتضی نوشته که نقیب قم و ری و آبه بود و چون مؤید الدین القصاب وزیر ناصر
خلیفه عباسی
در ۵۹۱ به همدان و ری دست یافت و آن نواحی را گرفت و علاء الدین تکش
خوارزمشاه به دفع
او آمد و ابن القصاب پس از گرفتن خرقان و مزدغان و ساوه و آوه به ری آمد و این
شهر را نهب
و غارت کرد و به همدان بازگشت و پس از سه ماه درنگ در همدان در اوایل
شعبان ۵۹۲ مرد
خوارزمشاه در پی او به همدان رفت و در نیمه شعبان ۵۹۲ سپاه وزیر خلیفه را
شکست داد و قبر ابن
القصاب را شکافت و سرش را از پیکر جدا کرد و با خود به خوارزم برد و شهرت
داد که در جنگ
کشته شده است و به خراسان بازگشت و چون عز الدین یحیی نقیب ری و قم و آبه
با ابن القصاب
هم داستان بود خوارزمشاه پیش از رفتن به همدان یا در بازگشت از آن سفر در ری
او را به خواری
بسیار کشت و پسرش شرف الدین محمد به بغداد گریخت و بوسیله نصیر الدین
ناصر بن مهدی که
پیش از آن نیابت پدر را داشته است و در همان واقعه ری به بغداد گریخته و پس از
مردن ابن القصاب

(۱) تنقیح المقال ج ۱ ص ۱۶۰ و لسان المیزان ج ۲ ص ۲ (۲) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۵
(۳) تنقیح المقال ج ۲ ص ۲۹۷.

به وزارت ناصر رسیده بود به دربار خلیفه عباسی راه یافت و به منصب نقیب الطالبین رسید (۱) در این صورت شیخ منتجب الدین کتاب فهرست را پیش از ۵۹۲ که سال کشته شدن عز الدین یحیی باشد تألیف کرده است. وی از شیخ طبرسی و ابو الفتوح رازی روایت مسکرده و بیش از هشتاد سال زیسته و امام رافعی شافعی دانشمند معروف قزوینی مؤلف کتاب التدوین فی تاریخ قزوین از شاگردان او بوده و در ۵۲۳ از او اجازه گرفته و سپس در ۵۸۴ در ری اجازه روایت کتاب اربعین را از او گرفته و گوید استادش منتجب الدین در ۵۰۴ ولادت یافته و بعد از ۵۸۵ در گذشته است. ظاهراً منتجب الدین تاریخ بزرگی تألیف کرده است که ناتمام مانده و در حال مسوده بوده و پاکنویس نشده و پس از مرگش از میان رفته است. مؤلف روضات الجنات گوید بیشتر قرائت او در اصفهان از بزرگان علمای آن زمان مانند محمد بن حامد بن ابی القاسم الطویل القصاب و ابو محمد عبد الله بن علی بن عبد الله مقری ظاهری و ابو سعد محمد بن هیثم بن محمد و ابو شکر محمد بن عبد الله مستوفی و ابو الفتوح مبشر بن احمد بن محمود الصحاف و ابو الحسن علی بن احمد بن محمد لبادوایی و ابو بکر محمد بن احمد بن عمر باغبان و ابو الحسین محمد بن رجاء بن ابراهیم بن عمر بن یونس اصفهانی و دیگران بوده است و از علمای شیعه کسانی که از او روایت کرده اند سید أبو الحسین علی بن قاسم بن رضا علوی حسینی و سید مرتضی سعید شرف الدین أبو الفضل محمد بن علی بن محمد بن مطهر و سید أبو تراب مرتضی بن داعی بن قاسم حسینی صاحب کتاب الملل والنحل (تبصرة العوام) و برادرش سید أبو حرب مجتبی بن داعی و سید أبو علی شرف بن عبد المطلب بن جعفر حسینی افطسی اصفهانی و شیخ أبو المکارم هبة الدین داود بن محمد اصفهانی

بوده اند (۲).
بدین گونه شیخ منتجب الدین از ۵۰۴ تا حدود ۵۸۵ زیسته و بیش از ۸۰ سال عمر کرده
و ساکن ری بوده ولی سفرهایی هم به اصفهان کرده است. کتاب دیگری که از
تألیفات او متوان
سراغ کرد تاریخ ری بوده که ابن حجر عسقلانی در میزان الاعتدال و پس از آن در
لسان المیزان
کرارا مطالبی از آن نقل کرده و از آن جمله در لسان المیزان در ج ۵ در صحایف
۸۲ و ۱۰۳ و
۱۰۶ که از این کتاب نقل کرده به آن اشاره کرده است منتهی در مورد اول به خطا
" أبو الحسین بن بابویه
فی تاریخ الری " و در موضع دوم " أبو الحسن بن بابویه فی تاریخ الری " و در موضع
سوم " ابن بابویه
فی تاریخ الری " ضبط شده و پیداست مراد از ابو الحسن بن بابویه اوست و بدین
گونه تاریخ ری
تألیف او تا زمان ابن حجر عسقلانی در دست بوده است.

(۱) عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد حسنی چاپ لکنهو ص ۲۴۴ و چاپ
بمبئی ص ۲۲۷ و تجارب السلف تألیف هند و شاه چاپ طهران ص ۳۳۳ و کامل التواریخ ابن اثیر
وقایع سال ۵۹۱ (۲) روضات الجنات ص ۳۸۹ - ۳۹۰.

در پایان سخن لازم مآید از همت و دست گشادگی کسانی که در این تنگ بازار
دانش و بخریداری مردان راه خدای در این گونه کارهای نیک در مآیند و وسیله طبع و
نشر کتابهایی را
که معرف خرد و دانش و حق پرستی و حق جویی نژاد ایرانی و نیاکان نامدار ماست
فراهم میکنند
سپاس بگزارم و از جمله همین کتاب است که بدین صورت زیبا پدید آمده است و
به همین جهت فرمان دانشمند
پرهیزگار حقیقت پرست حضرت آقای میرزا سید محمد مشکوة ادام الله ایام افاضاته
که از دیر باز با منش
لطفی خاص است و سالها ریزه خوار سماط دانش و فضیلت او بوده ام سبب شد که
این سخنان را
بر این صحایف به کسانی که جویندگان این کالای شریفند عرضه دارم و از خداوند
دانش و بینش
خواستارم که از خزانه کرم و بخشایش خویش پاداش این راد مردان را بدهد بمنه
و کرمه.
طهران تجریش ۷ تیر ماه ۱۳۲۵
سعید نفیسی

كتاب مصادقة الاخوان
للشيخ الافقه الاقدم ابى جعفر
محمد بن على بن بابويه القمى الرازي
(بعد از: ٣٠٥ - ٣٨١)

بسم الله الرحمن الرحيم
" (وبه ثقتي) "

١ باب اصناف الاخوان

١ - حدثنا محمد بن يحيى العطار عن احمد بن محمد بن عيسى عن بعض اصحابنا
عن

يونس بن عبد الرحمن عن ابي جعفر * " (الثاني) * " عليه السلام، قال: قام إلى أمير
المؤمنين

عليه السلام رجل بالبصرة فقال: يا امير المؤمنين اخبرنا (١) عن الاخوان؟، فقال:
الاخوان

صنفان - اخوان الثقة، - واخوان المكاشرة.

فأما اخوان الثقة فهم كالكف والجنح - والأهل - والمال، وإذا كنت من
اخيك على ثقة - فابذل له مالك ويذك، وصاف من صافاه - وعاد من عاداه واكنم
سره واعنه واظهر منه الحسن، واعلم ايها السائل انهم اقل من الكبريت الاحمر.
واما اخوان المكاشرة فانك تصيب منهم لذتك (٢) [و] لا تقطعن ذلك منهم، ولا
تطلبن ما وراء ذلك من ضميرهم، وابذل ما (٣) بذلوا لك من طلاقة الوجه - وحلاوة
اللسان.

ب - باب حدود الاخوة

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، - قال: الصداقة محدودة، فمن لم يكن فيه تلك
الحدود (٤) - فلا تنسبه إلى كمال * " (اولها) * : ان يكون (٥) سريره - وعلايته
واحدة

والثانية (٦) ان يريك زينك زينه - وشينك شينه (٧) (ص ٣) * " (ولثالثة) * : لا
يغيره (٨)

مال ولا ولد. * " (والرابعة) * : ان لا يمسك (٩) شيئاً (مما) تصل إليه مقدرته.

١ - اخبرني نسخه.

٢ - لديك - آ ج.

٣ - وان ب.

٤ - الوجوه - ب.

٥ - تكون - ب - د.

٦ - الثاني - د.

٧ - زينة وشينك شينة - ب.

٨ - لا يغيره - ب، - ان لا يغيره - د.

٩ - لا يمنعك - ب - د.

بنام خداوند بخشنده مهربان

باب (۱) در اقسام برادران

۱ - أبو جعفر دوم ع فرمود: مردی در بصره نزد علی ع آمد و گفت امیر المؤمنین ما را از

برادران آگهی ده؟ فرمود: برادران دو دسته اند برادران مورد اعتماد و برادران گشاده روئی

برادران معتمد به منزله دست و بال و خانواده و مال اند پس چون درباره برادر خود به پایه اعتماد

رسیدی مال و تن خویش را در راه او نثار کن و با هر که با وی دوستی بی آرایش دارد دوست

خالص باش، و با دشمنش دشمنی کن، و رازش را پپوشان، و یاریش کن، و نیکوئی او را آشکار ساز

و بدان ای پرسنده که اینگونه برادران از گوگرد سرخ نایاب ترند. اما برادران گشاده روئی از

آنان حظ خود را مبری پس دوستی از آنها مبر، و بیش از این از ضمیر آنان مخواه و از گشاده

روئی و شیرین زبانی که با تو کردند از آنها دریغ نکن.

باب (۲) حدود برادران

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: دوستی حدود، دارد و به کسی که دارای آن حدود نباشد دوستی کامل نسبت

ندهید نخست آنکه ظاهر و باطنش با تو یکی باشد. دوم آنکه نیکی تو را نیکی خود و بدی تو را بدی

خویش انگارد. سوم اینکه مال و فرزند او را تغییر ندهد. چهارم آنکه هر چه دستش مرسد از تو باز

ندارد.

* والخامسة لا يسلمك عن (١) النكبات.

ج - باب الشفقة على الاخوان

١ - قال: أبو عبد الله عليه السلام، ان لله في خلقه نية ٢، واحبها إليه اصلبها،

وارقها على اخوانه، واصفاها من الذنوب. د - باب اتخاذ الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لا يدخل الجنة رجل ليس له فرط: قيل: يا رسول الله ولكلنا فرط؟ قال: نعم، -
ان من فرط الرجل اخاه في الله.

ه باب اجتماع الاخوان في محادثتهم

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: تجلسون - وتحدثون؟ قال: قلت: نعم،

جعلت فداك، [قال] قال: تلك المجالس احبها، - فأحيوا امرنا يا فضيل، فرحم الله

من احيا امرنا يا فضيل، من ذكرنا أو ذكرنا عنده فخرج من عينه مثل جناح الذباب

غفر الله ذنوبه - ولو كانت اكثر من زبد * (البحر) * .

٢ - على بن ابراهيم عن ابيه - عن الحسن * (بن) " على بن فضال * " (عن عبد الله

بن

مسكان) * " عن ميسر عن ابي جعفر " (الثاني) " عليهم السلام: قال * " (لى) * "

اتخلون -

وتحدثون وتقولون ما شئتم؟ فقلت أي والله لنخلوا (٢) - وتحدث - ونقول: ما

شئنا، فقال

اما والله لو ددت انى معكم في بعض تلك (ص ٤) المواطن، اما والله انى لا حب

ريحكم

وارواحكم، وانكم على دين الله ملائكته، فاعينونا بورع - واجتهاد.

١ - لا يمسك من - ب، - ان لا يسلمك عن - د.

٢ - آنية - د - ظ. ٣ - لنخلوا - ب د.

پنجم آنکه در گرفتاریها تو را وانگذارد.

باب (۳) - مهربانی به برادران

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: خداوند در دلهای آفریدگان خود جای دارد و آن دلی را دوست دارد که نیرومندتر باشد و با برادران مهربان تر و از گناهان پاکتر.

باب (۴) - برگزیدن برادران

پیغمبر ص فرمود: مردی را که پیش روی نباشد، به بهشت نخواهد رفت، گفتند ای فرستاده خدا

همه ما را پیشروانی است؟ فرمود آری پیشروان مرد برادر دینی اوست.

باب (۵) گرد آمدن و گفتگوی برادران

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: آیا با هم منشینید و گفتگو مدارید؟ گفتم آری فدای تو شوم

من اینگونه مجالس را دوست مدارم پس ای فضیل امر ما را احیا کنید، خداوند رحمت کند کسانی

که امر ما را احیا میکنند. ای فضیل کسی که از ما یاد کند یا نزد وی از ما یاد شود و از چشمش

به اندازه پر مگسی اشک بیرون آید، خداوند گناهان او را اگر چه بیشتر از کف دریاها باشد مآمرزد

۲ - أبو جعفر دوم ع به میسر فرمود: آیا در خلوت منشینم و گفتگو میکنیم، و هر چه خواستیم مگوئی

امام فرمود بخدا قسم دوست دارم در برخی از این انجمنها با شما باشم بخدا قسم من نیرو و حق گذار

شما را دوست مدارم، شما بر دین خدا و دین فرشتگان خدا هستید پس به پارسائی و کوشش ما

یاری کنید.

- ٣ - * [و] * عن ابي جعفر الثاني عليه السلام، قال: رحم الله عبدا احيا ذكرنا، قلت: ما احياء ذكركم؟ قال التلاقي - والتذاكر عند اهل الثبات.
- ٤ - " (على بن ابراهيم) " ١ عن النوفلي عن السكوني عن * ابي جعفر عن آباءه ٢ - * عليهم السلام * ان عليا * " (عليه السلام) * كان [يقول:] * [ان] لقي الأخوان - مغنم جسيم.
- ٥ - عن فضيل بن يسار قال * " (قال:) " * (لى) أبو جعفر عليه السلام اتجالسون؟ قلت: نعم، قال واهما لتلك المجالس.
- ٦ - عن خيثمه، * " قال، *: دخلت على ابي عبد الله عليه السلام لا ودعه، وانا اريد الشخصوص، فقال: ابلغ موالينا السلام، * " (واوصهم بتقوى الله العظيم) " *، واوصهم
- ان يعود غنيهم على فقيرهم، * " (وقويهم على ضعفهم) * وان يشهد حيهم جنازة ميتهم
- وان يتلاقوا في بيوتهم، فان * " (في لقاء) " * بعضهم بعضا حيوة لأمرنا، ثم قال: رحم الله
- عبدا ٣ احيا امرنا، يا خيثمة، انا * لا نغنى ٤ عنهم من الله شيئا الا بالعمل، وان ولايتنا لا تدرك الا بالعمل، * وان اشد ٥ الناس حسرة يوم القيمة رجل وصف عدلا ثم خالف إلى غيره.
- ٧ - عن السكوني عن [ابى] جعفر عن ابيه عن آباءه * " (عليهم السلام) " * عن النبي صلى الله عليه وآله، قال (ص ٥): ثلثة راحة المؤمن: التهجد آخر الليل، ولقاء الاخوان، والافطار من الصيام.
- ٨ - عن شعيب العقرقوفى - قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام، يقول لاصحابه - وانا حاضر: اتقوا الله - وكونوا اخوانا بررة متحابين في الله، متواصلين - متراحمين، تزاوروا - وتلاقوا - وتذاكروا امرنا - واحيوه.

١ - على بن ابراهيم عن ابيه - د. ٢ - كذا في ب ود. - وفى: نسخه. - جعفر عن ابيه - آ - ج.
٣ - امرءا - د. ٤ - لا نغنى - ب. ٥ - فان أشقى - ب.

۳ - أبو جعفر دوم فرمود: خدا ببخشد بنده را که نام ما را زنده بدارد گفتم زنده داشتن نام شما به چیست فرمود دیدار ثابت قدمان و گفتگوی با آنان.

۴ - امیر المؤمنین ع فرمود: دیدار برادران اگر چه کم باشند غنیمتی است بزرگ.

۵ - فضیل گفت که ابو جعفر ع بمن فرمود آیا با هم منشینید گفتم آری فرمود افسوس از این گونه مجالس.

۶ - خیمه گفت نزد ابی عبد الله ع رفتم در سفری که در پیش داشتم با او وداع کنم، فرمود از دوستان هر که را دیدی سلام برسان. و بدانها بسپر که از خداوند بزرگوار بترسند، و توانگران آنها از نیازمندان شان و نیرومند آنها از ناتوانشان عیادت کنند و زنده آنها بر جنازه مرده شان حضور یابد و در خانه های خویش از هم دیدار کنند، زیرا در ملاقات آنها احیاء امر ماست باز فرمود خدا ببخشد بنده ای که امر ما را زنده مدارد این خیمه به دوستان ما برسان که ما آنان را از خدای هیچ گونه بنیاز نمسازیم مگر آنکه کار نیک کنند و دوستی ما جز به پارسائی بدست نیاید در روز قیامت حسرتمندترین مردم کسی است که عدالت را بستاید سپس از آن روی برتابد و بجز آن بگراید.

۷ - پیغمبر ص فرمود: سه چیز مؤمن را مایه خوشی است: بیداری آخر شب، و دیدار برادران، و گشودن روزه.

۸ - شعیب عرقوفی گوید که من حاضر بودم و ابو عبد الله ع به یاران خویش مفرمود از خدای بترسد، و برادران نکوکار و دوستدار در راه خدا، و دلجوی و مهربان باشید به دیدن یکدیگر بروید و همدگر را ببینید، و امر ما را پیا دارید و احیا کنید.

و - باب مواساة الاخوان بعضهم لبعض

١ - عن علي* بن عقبه ١ عن الوصافي عن ابي جعفر عليه السلام قال: - قال
* " (إلى) " * يا ابا اسمعيل، - ارايت فيما قبلكم إذا كان الرجل ليس له رداء - وعند

بعض

اخوانه فضل رداء يطر ح عليه حتى يصيب رداء * " (قال: قلت لا، قال فأذا كان ليس
عنده

ازار يوصل إليه بعض) " * اخوانه بفضل ازار ٢ حتى يصيب ازارا؟ قلت لا، فضرب
بيده

علي فخذة * " (ثم) " * قال: ما هؤلاء ٣ باخوة.

٢ - عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام اختبر شيعتنا في خصلتين،
فأن كانتا فيهم ٤، - والا فاعزب - ثم اعزب، قلت ما هما؟ قال: المحافظة على
الصلوات

في موافقتهم، والمواساة للأخوان وان كان الشيء قليلا.

٣ - عن اسحق بن عمار، قال: كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فذكر مواساة
الرجل لأخوانه (ص ٦) - وما يجب لهم عليه ٥، فدخلني من ذلك امر عظيم عرف
ذلك في وجهي، فقال: انما ذلك - إذا قام القائم، وجب عليهم ان يجهزوا اخوانهم -
وان يقو* [و] * هم

٤ - وعنه - عن ابيه - عن محمد بن ابي عمير - عن خلاد السندي ٦ * " (رفعه) " *
قال: ابطأ على رسول الله صلى الله عليه وآله رجل فقال: ما ابطأ بك؟ فقال العري يا
رسول الله، فقال: اما كان لك جار له ثوبان، [ف] يعيرك احدهما، فقال بلى يا
رسول الله، فقال ما هذا لك باخ.

٥ وعنه عن ابيه ابراهيم عن محمد بن ابي عمير - عن الفضل ٧ بن يزيد، قال - قال:
أبو عبد الله عليه السلام: انظروا ما اصبحت ٨ * " (فعد) " * به على اخوانك، فأن الله
يقول:

١ - بن ابراهيم - ب. ٢ - ازاره: - د - نسخه. - اخوانه - آ - ج.
٣ - هذه - ب. ٤ - فيكم - ب. ٥ - عليهم - آ - ج - د. ٦ - السدي - آ - ج - د.
٧ - المفضل - ب. ٨ - اجتمعت - ب،

- باب (۶) - مواسات برادران
- ۱ - و صافی گوید که أبو جعفر ع به من فرمود: ای ابا اسمعیل آیا دیده که پیش ما اگر مرد بردا
- میبود، بعضی از برادران ردای اضافی خویش را به او مدد تا بردا نماند؟ گفتم چنین کسی ندیده ام
- فرمود اگر آن مرد بی ازاری میبود مشد که یکی از برادران ازار زیادی خویش را به او دهد؟ تا
- ازاری بدست آرد؟ گفتم نه، پس دست به ران خویش زده فرمود اینان برادر نیستند.
- ۲ - أبو عبد الله ع به مفضل فرمود: شیعیان ما را به او خصلت بیازمای و هر که آندو را دارا باشد
- با وی آمیزش کن و اگر نه از وی پرهیز، سپس پرسیدند آن دو خصلت چیستند؟
- فرمود نماز به وقت
- گذاردن و مواسات با برادران اگر چه با چیز کمی باشد.
- ۳ - راوی گفت نزد ابی عبد الله ع بودم از مواسات مرد با برادران خویش و آنچه که باید درباره
- همدیگر بکنند یاد فرمود از این سخن به اندازه متأثر شدم که از قیافه من دریافت،
- پس فرمود این
- روش در زمانی خواهد بود که قائم قیام کند آنگاه بر آنان واجب است که همدیگر را ساز و
- برگ دهند و نیرومند سازند.
- ۴ - راوی گوید مردی دیر نزد رسول خدا رفت فرمود ترا چه شده که دیر آمده ای؟ گفت ای رسول
- خدا برهنگی مرا باز داشت، فرمود مگر تو را همسایه نبود که دارای دو جامه باشد و یکی را به تو
- عاریت دهد؟ گفت آری رسول خدا، فرمود پس او تو را برادر نیست.
- ۵ - أبو عبد الله (ع) فرمود: بین چه بدست آورده ای پس آنرا به برادران خویش ده، خداوند
- فرمود

ان الحسنات يذهبن السيئات.
قال أبو عبد الله * عليه السلام *: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ثلثه لا تطيقها
هذه الامة: - المواساة للاخ في ماله. - وانصاف الناس من نفسه. - وذكر الله

[تعالى] على

كل حال، - وليس هو سبحانه الله والحمد لله - ولا اله الا الله - والله اكبر، - فقط،
ولكن إذا ورد * " (على) " * ما يحرم خاف الله.

٦ - عنه - عن ابي عبد الله عليه السلام: قال: درهم اعطيه اخي المسلم * " (احب
إلى من ان اتصدق بمائه، - واكله ياكلها اخي المسلم) * " احب إلى من عتق رقبة.

٧ - عن ابي جعفر (ص ٧) محمد بن علي عليه السلام: قال: اجتمعوا - وتذاكروا،
تحف بكم الملائكة، رحم الله من احيا ١ امرنا.

ز - باب حقوق الاخوان بعضهم على بعض

١ - سعد بن عبد الله - عن محمد بن عيسى - عن عبيد بن زكريا المؤمن - عن
داود بن حفص، قال: كنا عند ابي عبد الله عليه السلام إذ " (ا) " عي س فهبنا ٢ ان
نشمته ٣ - فقال: الاشتمت ٤؟! ان من حق المؤمن على اخيه اربع خصال: إذا عطس
ان يشمته ٥، وإذا دعا ان يجيبه ٦، وإذا مرض ان يعود، - وإذا ٧ توفي * [ان ي] *

شيع

جنازته.

٢ - عن ابان بن تغلب بن تغلب، قال ٦ كنت اطوف مع ابي عبد الله عليه السلام

فعرض

لى رجل من اصحابنا - قد سألتني الذهاب معه في حاجة، فأشار إلى ان ادع ٨
ابا عبد الله [ع] واذهب إليه، فبينما ٩ انا اطوف إذا اشار إلى ايضا، فرآه أبو عبد الله

١ - احبي - آ - ج. ٢ - فهنا - آ - ج ٧ فهنا - د. ٣ - نسمة - ب. امر رسول الله بتشيمت
العاطس بالستين المعجمة أو السين المهملة وهو الدعاء له بالخير والبركة، قيل والمعجمة اعلاهما
واشتقاقه من الشوامت وهي القوائم كانه دعاء للعاطس بالثبات على طاعة الله، وقيل معناه ابعذك الله
عن الشماتة وجنبك ما يتشمت به عليك - مجمع البحرين. ٤ - ستم - ب. ٥ - يسمته - ب.
٦ - يحبه - ب. ٧ - فإذا - آ - ج. ٨ - ان اعوا - ب. ٩ - فبيننا - ب.

نکوئی بدیها را مبرد.

رسول خدا فرمود، سه چیز است که این امت نتوانند آورد: ۱ - مواسات با برادر در مال خویش. ۲ - با مردم از جانب خود انصاف دادن ۳ - یاد کردن خدا در هر حال، و این یادآوری خدا گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله اکبر نیست بلکه اگر به چیزی برسند که حرام شده از خدا بترسند و از آن درگذرند.

۶ - أبو عبد الله (ع) فرمود: يك درهم به برادر مسلمان خود ببخشم بهتر مدانم که صد درهم صدقه دهم و يك لقمه که برادر مسلمانم بخورد خوشتر مدانم که صد درهم صدقه دهم و يك لقمه که برادر مسلمانم بخورد خوشتر مدانم تا برده را آزاد کنم.

۷ - أبو جعفر (ع) فرمود: گرد هم آئید و از یکدیگر یاد کنید - تا فرشتگان پیرامون شما را فرا گیرند خدا ببخشد کسی را که امر ما را احیا کند.

باب (۷) حقوق برادران درباره همدیگر

۱ - داود بن حفص گوید: نزد امام جعفر صادق (ع) بودیم و او عطسه کرد خواستیم به او دعای رحمت بگوئیم پس فرمود چرا دعا نکردید از جمله حقوق مؤمن بر برادرش چهار خصلت است که هر گاه عطسه کند به او دعای رحمت گوید، و اگر وی را بخواند بپذیرد و هر گاه بیمار گردد از وی دیدار کند و اگر بمیرد جنازه او را مشایعت نماید.

۲ - ابان بن تغلب گفت با ابی عبد الله (ع) طواف مسکرم مردی از یاران ما رسید که از من خواسته بود با وی پی کاری رویم و به من اشاره کرد که أبو عبد الله را بگذارم و با او بروم هنگامی که به طواف میپرداختم باز هم اشارتی به من کرد و ابو عبد الله او را دید.

عليه السلام، فقال ابان اياك يريد هذا؟ قلت: نعم، قال: ومن هو؟ قلت رجل من اصحابنا، قال: هو مثل ما انت عليه؟ قلت نعم، قال: فاذهب إليه - فاقطع الطواف، قلت وان كان طواف الفريضة؟ قال: نعم * " (قال) * " فذهبت معه، ثم دخلت عليه بعد، فسألته قلت * [ف] * أخبرني عن ١ حق المؤمن، على المؤمن قال: يا ابان دعه لا ٢ تريده، قلت جعلت فداك فلم ازل ارد عليه قال * [يا] * (ص ٨) * [ابان] * تقاسمه شطر مالك، ثم نظر فرأى ما دخلني، قال يا ابان اما تعلم ان الله قد ذكر المؤثرين على انفسهم، قلت ٣ بلى، [جعلت فداك] قال إذا * " (انت) * " قاسمته فلم [تأثره بعد] تؤثره إذا انت اعطيته من النصف الآخر.

٣ - [عن] ابن اعين، قال: كتب * [بعض] * اصحابنا يسألون ابا عبد الله عليه السلام عن اشياء - وامرني ان أسال " (- ٥) " عن حق المسلم على اخيه، فسألته - فلم يجبنى، فلما جئت لأودعه - قلت سألتكم فلم تجبني ٤، قال: انى اخاف ان تكفرو * (١) * ان من اشد ما افترض * [الله] * على خلقه ثلث * [خصال] * انصاف المؤمن من نفسه حتى لا يرضى لاخيه من نفسه الا ما يرضى لنفسه. ومواساة الاخ في المال. وذكر الله على كل حال ليس سبحانه الله - والحمد لله " ولا اله الا الله " ولكن عند ما حرم الله عليه فيدعه ٥.

٤ - عن ابى عبد الله عليه السلام قال: قلت " (له) " ما حق المسلم على ٦ المسلم؟ قال: له سبع حقوق واجبات ما منها حق الالهو ٧ واجب عليه حقا، ان ضيع منها ٨ شيئاً خرج من ولاء ٩ الله - وطاعته - ولم يكن لله فيه نصيب، قلت له جعلت فداك وما هي؟ قال: يا معلى: انى عليك شقيق اخاف ان تضيع ولا تحفظ * - (٥) * وتعلم ولا تعمل، قلت * " (له) * " : لا قوة الا بالله.

قال: ايسر * حق * منها * (ان) * تحب له ما تحب لنفسك، وتكره * (له) * ما تكره

١ - من - ب. ٢ - ما - ب. ٣ - قال - ب.
٤ - يجبنى - آ. ج. ٥ - ويدعه - ب. ٦ - على على - ب. ٧ - هو حق - ب.
٨ - صنع بها - ب. ٩ - من آلائه - آ. ج. - من ولاية - د.

و فرمود ای ابان این مرد تو را میخواهد؟ گفتم آری فرمود کیست گفتم مردی است از یاران ما، فرمود آیا او بر همان دینی است که تو داری گفتم آری فرمود طواف را قطع و با وی برو گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمود آری ابان گفت با آن مرد رفتم و دوباره نزد امام آمدم و از وی پرسیدم و گفتم از حقی که مؤمن بر مؤمن دارد مرا آگاه کن فرمود ای ابان از این در گذر و نخواه و بر زبان میاور

گفتم فدایت شوم و مکرر پرسیدم فرمود ای ابان باید نیمی از دارائی خویش را به او دهی آنگاه امام حالی که مرا دست داد دریافت و فرمود مگر نمودانی که خداوند از خود گذشتگان را یاد کرد گفتم آری فرمود تو اگر مال خویشتن با او قسمت کنی تازه از خود نگذشتی و او را بر خود ترجیح نهادهای، گاهی او را بر خود برتری مدهی و از خود میگذری که از نیمه دیگر هم بوی بخشی.

۳ - ابن اعین گفت که برخی از یاران ما نامه نوشتند و از ابی عبد الله (ع) چیزهائی پرسیدند و به من دستور دادند که از وی درباره حقی که مسلمان بر برادر دارد پرسم، من از او پرسیدم پاسخی نداد - چون آمدم که وی را وداع کنم گفتم از شما پرسش کردم و پاسخی نشنیدم فرمود مترسم کافر شوید همانا سخت ترین چیزی که خداوند بر آفریدگان خود واجب کرده سه خصلت است: نخست اینکه از خود درباره دیگران انصاف دهد به حدی که در حق برادر خود چیزی را نپسندد مگر آنچه برای خود میپسندد دیگر آنکه با برادر در مال برابری کند. سوم آنکه در هر حال خدا را به یاد آرد و این به گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله نیست بلکه یاد خدا او را از ارتکاب حرام باز دارد.

۴ - از ابی عبد الله پرسیدند حق مسلمان بر مسلمان چیست؟ فرمود هفت حق است که همه بر وی واجب و اگر چیزی از آنها را ضایع سازد از دوستی و طاعت خداوند بیرون رفته و

حق خدا را
نگذارده باشد. به امام گفتم فدایت گردهم آنها چیستند فرمود ای معلی من با تو
مهربانم مترسم
آنها را ضایع کنی و نگاه نداری و بدانی و بکار نبندی به او گفتم توانائی جز به خدا
نیست فرمود
و آنچه را که برای خود نمیپسندی بر او هم نپسندی.

لنفسك. والحق الثاني: تجتنب سخطه ١ - وتتبع رضاه (ص ٩) وتطيع امره. والحق الثالث: ان تعينه بنفسك - ومالك ولسانك - ويدك - ورجلك. والحق الرابع [ان] تكون عينه ودليله - ومرآته - وميصه. والحق الخامس: لا تشبع - ويجوع، ولا تروى - ويظماً - ولا تلبس - ويعرى ٢ والحق السادس: ان [لا] تكون لك امرأة - وليس

لاخيك امرأة، ويكون لك خادم - وليس لاختك خادم، [و] ان تبعث خادمك * " (ف) * يغسل

ثيابه - ويصنع طعامه - ويمهد فراشه. والحق السابع: ان تبر قسمه - وتجب دعوته،

وتعود مريضه وتشهد جنازته * [و] إذا علمت ان له حاجة - فبادره إلى قضائها لا تلجئه * [إلى] * ان يسألها، ولكن بادرة - مبادرة فإذا فعلت ذلك وصلت ولايتك بولايته - * " (وولايته بولايتك) * " .

٥ - ابن ابي عمير - عن مرزم - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: ما اقبح بالرجل ان يعرف اخوه حقه ولا يعرف حق اخيه.

ح - باب الا * " (خ) * " امرأة اخيه

١ - " (عن) " حفص بن غياث النخعي - يرفعه إلى النبي صلى الله عليه - وآله، قال: المؤمن مرآة اخيه - يميظ ٣ عنه الاذى.

ط - باب اطعام الاخوان

١ - عن جعفر بن محمد - عن ابيه - عن آبائه - عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه - وآله: من اطعم مؤمناً من جوع ٤، اطعمه الله من ثمار الجنة (ص

(١٠)

ومن سقاه من ظماً سقاه الله - من الرحيق المختوم - ومن كساه ثوباً لم يزل في ضمان الله

مادام على ذلك المؤمن من ٥ ذلك الثوب * (هدبة أو) * سلك، والله لقضاء ٦ حاجة.

١ بسخطه - آ - ج. ٢ - وهو عار. ب. ٣ - أي يعبد الاذى ويزيله ويذهبه - وينحيه عنه.
٤ من جوعه - ب. ٥ - المؤمن - د. ٦ - بقضاء - آ.

حق دوم اینکه از خشم وی پرهیزی و خشنودی او را بخواهی و از وی فرمانبری.
 حق سوم اینکه
 با جان و مال و زبان و دست و پای خود به وی یاری کنی. حق چهارم اینکه دیده
 بان و راهنما و آئینه و جامه
 او باشی. حق پنجم اینکه با گرسنه بودن او سیر نشوی و با تشنگی او سیراب نگردی
 و با برهنه بودن
 او لباس نپوشی. حق ششم اینکه تا او زن نگیرد تو زن نگیری. و اگر او را نوکری
 نباشد تو نوکری
 اختیار نکنی. باید نوکر خود را بفرستی تا جامه او را بشوید و خوردنی او را بپزد و
 جامه خواب او را
 بگسترده. حق هفتم اینکه به سوگند او وفا کنی و در خواست او را بپذیری بیمار او
 را دیدار کنی و در
 جنازه او حضور یابی، و اگر بدانی که او را نیازی هست برای انجام آن بشتابی و او
 را ناگزیر نسازی
 که آنرا از تو بخواهد - بلکه تو او را پیشی گیری هر گاه این را به کار بستی دوستی
 خود را به دوستی
 او و دوستی او را به دوستی خود پیوند داده ای.
 ۵ - أبو عبد الله فرمود: برای مرد بسی زشت است که برادر او حق وی را بشناسد
 ولی او حق
 برادری را نشناسد.
 باب (۸) در اینکه برادر آئینه برادر خویش است
 ۱ - پیغمبر فرمود: مؤمن آئینه برادر خود بوده آزار از او دور مسازد.
 باب (۹) اطعام برادران
 ۱ - پیغمبر خدا فرمود: هر که مؤمن گرسنه را سیر کند خداوند وی را از میوه های
 بهشت
 محخوراند، و هر که او را از تشنگی سیراب کند خداوند وی را از می مشك بو
 بنوشاند و هر که او را
 جامه بپوشاند - تا ریشه و نخعی از آن جامه بر تن آن مؤمن است در ضمان خدا
 خواهد بود، به خدا سوگند
 همانا برآوردن حاجت

- * [ال] * مؤمن افضل من صيام شهر - واعتكافه.
- ٢ - عن هشام بن الحكم - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال " (ان) " من احب الاعمال إلى الله عز وجل ١ - ادخال السرور على المؤمن * و * * " (اشباع) * " * جوعته
- وتنفيس كربته * " (١) * وقضاء دينه.
- ٣ - عن ابي جعفر * عليه السلام * * (قال) * لاكلة اطعمها اخالي في الله * [عزوجل] * احب إلى من ان اشبع ٢ عشرة مساكين، ولان اعطى اخالي في الله عزوجل عشرة دراهم احب إلى من * " (ان) * اعطى مائة درهم للمساكين ٣.
- ٤ - [و] عن ابي حمزة - قال: قال أبو جعفر عليه السلام ثلثة من افضل الأعمال: شبعة جوعة المسلم، وتنفيس كربته، وتكسو عورته.
- ٥ - وعن ابي حمزة عن ابي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله * صلى الله عليه وآله * من اطعم ثلثة ٤ - نفر من المسلمين اطعمه الله من ثلث جنان ٥ * [في] * ملكوت السماء [و] الفردوس ٦ وجنة عدن غرسها ربنا بيده.
- ٦ - عن ابي بصير قال، وقال أبو عبد الله * عليه السلام * لان اطعم رجلا ٧ - من المسلمين
- احب إلى * (من) * ان اطعم افقا ٨ من الناس، فقلت * " (و) * ما الافق؟ قال مائة الف أو يزيدون.
- ٧ - (ص ١١) وعنه - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: ذكر اصحابنا [الاخوان] فقلت: ما اتعدى ٩ - ولا اتعشى ١٠ الا ومعى ١١ اثنان أو ثلثة - أو اقل - أو اكثر، فقال:
- أبو عبد الله عليه السلام فضلهم عليك اعظم ١٢ * [(من فضلك)] * عليهم، فقلت جعلت فداك، كيف * و ١٣ انا اطعمهم طعامي - وانفق عليهم ١٤ مالى، ويخدمهم خدمني واهلى؟

- ١ - عزوجل - آ - ج - د. ٢ - اطعم - د. ٣ - في المساكين - آ - ج - د.
- ٤ - ثلث - ب. ٥ - ثلاثة جنان - ب - ثلثة جنات - د. ٦ - الفردوس الاعلى - د.
- ٧ - رجل - ب. ٨ - افقق - ب. ٩ - اتعدى - ب - د.
- ١٠ - اتعشى - آ.
- ١١ - معى منهم - د. ١٢ - افضل - ج. ١٣ - د: - ١٤ - فيهم - ب.

مؤمن از يك ماه روزه و اعتكاف برتر است.

۲ - أبو عبد الله (ع) فرمود همانا شاد نمودن مؤمن و سیر کردن وی و اندوه از وی بردن و ادای دین او از محبوبترین کارها نزد خداوند بزرگ است.

۳ - أبو جعفر ع فرمود: لقمه را به برادر دینی خود بخورانم بیشتر دوست مدارم تا ده گدا را سیر کنم، و ده درهم به برادر دینی خود بدهم بیشتر دوست دارم تا صد درهم به گدایان ببخشم.

۴ - نیز فرمود: سه چیز از بهترین کارهاست مسلمان گرسنه را سیر نمودن و غم از وی زدودن و او را از برهنگی پوشاندن.

۵ - پیغمبر فرمود: هر که سه تن از مسلمانان را بخوراند خداوند از طعام سه بهشت بدو خوراند: ملکوت آسمان، و فردوس، و باغ عدن که خداوند آنها را به دست قدرت خود کاشت.

۶ - أبو عبد الله ع فرمود: يك تن مسلمان را اطعام کنم بهتر بدانم که گروهی از مردم را بخورانم. گفتم گروه چیست؟ فرمود: صد هزار یا بیشتر.

۷ - راوی گفت: نزد ابی عبد الله ع یادی از یاران ما شد، من گفتم ناهار نمیشکنم و شام نمخورم مگر اینکه دو یا سه تن یا کمتر یا بیشتر از آنان با من باشند پس فرمود: برتری آنان بر تو بیشتر است از برتری تو بر آنها، گفتم فدای تو شوم چرا! با اینکه من از خوردنی خود به آنها منخورانم و از مال خود به آنها مبخشم و عیال خویش را به خدمت آنها مگمارم، فرمود آنان هنگامی که بر تو وارد شدند روزی فراوانی برای تو آوردند و بیرون که رفتند با آمرزش تو رفتند.

قال: انهم إذا دخلو عليك * (دخلوا عليك) * برزق كثير، وإذا خرجوا اخرجوا
* [ب] * المغفرة لك.

ى - باب تلقيم الاخوان

١ - عن داود الرقى عن رباب ١ امراته، * (قال) " ت " * اتخذت خبيصا - فأدخلته
على ابي عبد الله عليه السلام وهو يأكل، فوضعت الخبيص بين يديه وكان ٢ - يلقم
اصحابه

* " (فسمعتة يقول) " * من لقم * مومنا ٣ لقمة * " (حلاوة) " * صرف ٤ الله " [عنه
" ٥]

مرارة يوم القيامة.

يا - باب منفعة الاخوان

١ - عن عبد الله بن ابراهيم الغفاري ٦ - عن جعفر بن ابراهيم - عن جعفر بن محمد
عليه السلام، قال: سمعته يقول: اكثروا من الاصدقاء في ٧ الدنيا، * " (فانهم) *
ينفعون

في الدنيا - والآخرة، اما الدنيا فحوائج يقومون بها، واما الآخرة فأن اهل جهنم
قالوا فما ٨ لنا من شافعين، ولا صديق حميم.

يب - باب استفادة الاخوان

١ - [عن] احمد بن ادريس - عن احمد بن محمد عن بعض (ص ١٢) اصحابنا ٩،
قال: قال أبو عبد الله * " (عليه السلام استكثروا من الاخوان - فان لكل مؤمن دعوة
مستجابة وقال) " * استكثروا من الأخوان فان لكل مؤمن شفاعة، وقال اكثروا من
مواخاة المؤمنين فأن لهم ١٠ عند الله يدا يكافئهم بها يوم القيمة.

٢ - محمد بن يزيد قال: سمعت الرضا عليه السلام يقول: من استفاد اخافى الله
فقد استفاد بيتا في الجنة.

١ - رئاب - ظ - رباب - ب - عن رباب عن - د. ٢ - فكان - آ - ج.
٣ - لقمة - ب. ٤ - صرفه - ج. ٥ - بها د. ٦ - الغفاري - ب.
٧ - من - آ - ج - د. ٨ - ما - ب. ٩ - اصحابه - آ - ج. ١٠ - له - ب.

باب (۱۰) خوراندن برادران
 راوی گفت حلوائی از خرما و روغن با خود گرفتم و نزد ابی عبد الله ع بردم و او
 غذا نخورد
 آنرا در جلو وی گذاردم به یاران خویش مخورانید و شنیدم که میگفت هر که لقمه
 شیرینی به مؤمنی
 بخوراند خداوند تلخی روز قیامت را از وی دور سازد.
 باب (۱۱) سودمندی برادران
 ۱ - جعفر بن محمد ع فرمود: در دنیا دوست بسیار گیرید چه آنها در دنیا و آخرت
 سودمندند:
 در دنیا به کارها مرسند و در آخرت دوزخیان مگویند ما را شفاعت کنندگان و
 دوست صمیمی نیست.
 باب (۱۲) انتفاع برادران
 ۱ - أبو عبد الله ع فرمود: برادر فراوان گیرید زیرا هر مؤمنی را دعائی است
 مستجاب،
 و " برادر بسیار گیرید زیرا هر مؤمن را شفاعتی است
 " بسیار با مؤمنان پیمان برادری بندید زیرا آنان در پیش خدا حقی
 دارند که روز قیامت برابر آن از وی پاداش گیرند.
 ۲ - امام رضا ع فرمود: هر که برادری دینی بدست آرد خانه ای در بهشت به چنگ
 آورده باشد.

يج - باب المؤمن اخوا ١ المؤمن

١ - عن فضيل بن يسار * " (قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: المسلم لا يظلمه

ولا يخذله.

٢ - وعنه - عن ابى بصير) * " قال: سمعت ابا عبد الله * " (عليه السلام) * " يقول: المؤمن اخو المؤمن كالجسد الواحد ان اشتكى شيئا ٢ منه - وجد الم ذلك في ساير جسده وارواحهما من * روح واحدة ٣، وان روح المؤمن لاشد اتصالا * " (بروح الله) * "

من اتصال شعاع الشمس بها، ودليله، لا ٤ يحزنه - ولا يظلمه - ولا يغتابه ٥ ولا يعده عدة فيخلفه.

يد - باب افادة الاخوان بعضهم بعضا

١ - عن ابى عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول: المؤمنون ٦ خدم - بعضهم لبعض، قلت: وكيف يكون خدما ٧ بعضهم لبعض، قال يفيد بعضهم بعضا - * " (الحديث) * "

يه - باب هجر الاخوان

١ - عن داود بن كثير، قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: (ص ١٣) قال ابى قال: رسول الله صلى الله عليه وآله ايما مسلمين ٨ تهاجر افمكتا ثلثا لا يصطلحان ٩ الا كانا خارجين من الاسلام، ولم يكن بينهما ولاية فايهما سبق ١٠ إلى كلام

اخيه كان السابق إلى الجنة يوم الحساب.

يو - باب استيحاش الاخوان بعضهم من بعض ١١

١ - عن يونس بن عبد الرحمن - عن كليب بن معوية، قال: سمعته يقول: ما ينبغي للمؤمن ان يستوحش إلى اخيه فمن دونه، المؤمن عزيز في دينه.

- ١ - اخ - ب - د. ٢ - اشتلى شئى - ب. ٣ - نور واحد - ب - د. ٤ - لم - ب. ٥ - لا يغتبه - آ - ج. ٦ - المؤمن - ب. ٧ - خدم آ - ج - د. ٨ - مسلم - ب. ٩ - لا يصلحين - ب. ١٠ - اسبق - آ - ج - د. ١١ - لبعض - آ - ج - د.

باب (۱۳) مؤمن برادر مؤمن است

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: مسلمان مسلمان را برادر است و ستم بر وی نمکند و از وی فروگذار نکند.

۲ - نیز فرمود مؤمن برادر مؤمن است چون يك تن كه اگر یکی از اندام آن به درد آید

دیگر اعضا نیز رنج مبینند جانهای مؤمنان از يك روح است و جان مؤمن با روح خدا پیوسته

تر است از شعاع آفتاب با خود آن. مؤمن راهنمای مؤمن است و با او خیانت نمکند و ستم بر

او روا ندارد از وی غیبت نمکند و با وی خلاف وعده نمکند.

باب (۱۴) سود رساندن برادران به یکدیگر

۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: مؤمنان خدمتگزار یکدیگرند گفتم چگونه یکدیگر را خدمت میکنند

فرمود یکدیگر را سود مرسانند.

باب (۱۵) دوری کردن برادران از یکدیگر

۱ - پیغمبر خدا فرمود: دو تن مسلمانی که از یکدیگر دوری گزینند و سه روز بگذرد، آشتی

نکنند مگر آنکه از مسلمانی بیرون رفته باشد و میان آنها دوستی نباشد، پس هر يك که در سخن

گفتن با برادر خویش پیشی گیرد در روز شمار هم بیشتر به بهشت خواهد رفت.

باب (۱۶) هراس برادران از یکدیگر

۱ - معصوم فرمود: سزاوار نیست که مؤمن از برادر خویش بهراسد (؟) مؤمن در دین خود عزیز است

يز * باب محبة الاخوان ١

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قد يكون حب في الله ورسوله، وحب * [في] * الدنيا، فما كان في الله - ورسوله فتوابه على الله وما ٢ * " (كان) * " في الدنيا

فليس بشيء.

٢ - وقال أبو جعفر عليه السلام: لو ان رجلا احب رجلا في الله لاثابه الله على حبه، وان كان المحبوب في علم الله من اهل النار، ولو ان ٣ رجلا ابغض رجلا لله لاثابه

على بغضه اياه - وان كان المبغض ٤ في علم الله من اهل الجنة.

٣ - [و] عن ابي جعفر عليه السلام، قال: إذا اردت ان تعلم ان فيك خيرا فانظر إلى قلبك، فأن كان يحب اهل طاعة الله - ويبغض اهل معصيته - ففك خيرا، والله يحبك،

وان كان يبغض اهل طاعة الله ٥ ويحب اهل معصيته فليس فيك خيرا ٦ والله يبغضك، والمرء مع من احب.

٤ - عن عبد الله (ص ١٤) * [بن] " (ال) * " قسم الجعفري قال: سمعت ابا عبد الله * " (عليه السلام) * يقول: حب الابرار للابرار ثواب للابرار " (وحب الابرار ٧ للابرار

فضيلة للابرار) " وحب الفجار للابرار زين ٨ للابرار، وبغض الابرار للفجار ٩ * " (خزي للفجار) * .

٥ - عن حمران بن اعين - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: له: يا حمران * ان لله ١٠

عمودا من زبر جدا علاوه معقود بالعرش - واسفله في تخوم الارضين السابعة، عليه سبعون

الف قصر على كل قصر * " (سبعون) * " الف مقصورة * " (في ١١ كل مقصورة) * سبعون

الف حورا * " [ء] * " قد اعد الله * " [ذلك] * " للمتحابين في الله والمبغضين في الله.

١ - تحبه الاخوان - ب. ٢ - فما - ب.

٣ - كان - ب. ٤ - البغض - آ. ج. ٥ - طاعته - ب. ٦ - خيرا - آ. ج.

٧ - كذا ولعل الصواب: بغض الفجار، كما في. بعض المراجع.

٨ - فضيلة - د. ٩ - الفجار - آ. ١٠ - الله خلق - ب. ١١ - على - د.

باب (۱۷) دوستی برادران

۱ - أبو عبد الله فرمود: گاهی دوستی برای خدا و پیغمبر است و گاهی برای دنیا دوستی که در راه خدا

و پیغمبر باشد پاداش آن با خداست و اگر برای دنیا باشد چیزی نیست.

۲ - أبو جعفر فرمود: هر گاه مرد برای خدا کسی را دوست بدارد خداوند به این دوستی او

پاداش مدهد اگر چه آن دوست در علم خدا از دوزخیان باشد و هر گاه برای خدا او را دشمن

بدارد خداوند به همین دشمنی او پاداش مدهد اگر چه آن دشمن پیش خدا از بهشتیان باشد.

۳ - نیز فرمود: هر گاه میخواهی بدانی که در تو خیری هست به دل خویش بنگر اگر فرمانبران

خدا را دوست و نافرمانان خدا را دشمن مدارد پس در تو خیری هست و خدا هم تو را دوست مدارد

و اگر پیروان خدا را دشمن است و نافرمانان را دوست پس در تو خیری نیست و خدا با تو دشمن است

و مرد با آن کسی است که دوست مدارد.

۴ - أبو عبد الله (ع) فرمود: دوست داشتن نیکان نیکان را برای نیکان ثواب است و دشمن

داشتن بدان نیکان را فضیلت نیکان است دوست داشتن بدان نیکان را زینت نیکان است و دشمن داشتن

نیکان بدان را خواری بدان است.

۵ - أبو عبد الله بحمران فرمود: ای حمران: خدای را ستونی است از زبرجد که بالای آن به عرش

بسته پائین آن در زیر زمین های هفتگانه میباشد و بر آن هفتاد هزار کاخ ساخته شده و در هر کاخی

هفتاد هزار خانه قرار دارد و در هر خانه هفتاد هزار حوری میباشد که آنها را خداوند برای کسانی که

دوستی و دشمنی آنها در راه او است آماده ساخته است.

يح - باب ثواب التبسم في وجوه الاخوان
١ - * " (قال) " * قال أبو الحسن الرضا عليه السلام: من خرج في حاجة - ومسح

وجهه

بماء الورد لم يرهق وجهه قتر - ولا ذلة - ومن شرب من سؤر اخيه المؤمن يريد
بذلك

التواضع ادخله الله الجنة البتة، ومن تبسم في وجه اخيه المؤمن كتب الله له حسنة،
ومن كتب الله له حسنة لم يعذبه.

٢ - عن جابر بن يزيد - عن ابي جعفر عليه السلام، قال: تبسم * " (ال) " * رجل
في وجه اخيه حسنة، وصرفه ١ القذا ٢ عنه حسنة، وما عبد الله بشئ احب إليه من
ادخال

السرور على المؤمن.

٣ - عن ابي عبد الله عليه السلام * قال * . من اخذ عن ٣ وجه اخيه (ص ١٥) المؤمن
قذاة كتب * الله ٤ له عشر حسنة، ومن تبسم في وجه اخيه كانت له حسنة.

يط - باب " (ثواب) " قضا حوائج الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: من ذهب مع اخيه في حاجة قضاها اولم
يقضها، كان كمن عبد الله.

٢ - عن المفضل - عن ابي عبد الله عليه السلام: قال قال لى يا مفضل: اسمع ما
اقول لك، واعلم انه الحق واتبعه ٥ - واخبر به عليه اخوانك، قلت: وما عليه اخواني؟
قال: الراغبون في قضاء حوائج اخوانهم، * قال ٤: " (ثم قال) " ومن قضى لـ
المؤمن

حاجة، قضى الله له يوم القيمة مائة الف حاجة، من ذلك اوله الجنة له ٦، ومن ذلك
ان يدخل له قرابته - ومعارفه - واخوانه الجنة - بعد ان لا يكونوا نصابا ٧، فكان
مفضل

إذا سأل ٨ - الحاجة اخا من اخوانه، فقال ٩ له اما تشتهي ان تكون من عليه الاخوان.

- ١ - صرفة - آ - ج . ٢ - الغذاء - ج . ٣ - احد في - آ - ج - اخذ في - د . ٤ - د : - .
٥ - تبغيه - آ - ج . تنعيه - د . ٦ - من اول ذلك الجنة - ب .
٧ - لا يكون ناصبا - آ - ج - د . ٨ - سئل - ب - د . ٩ - قال - د .

باب (۱۸) ثواب خوشروئی با برادران
۱ - امام رضا (ع) فرمود: هر کس پی کاری برود و روی خویش را گلاب زند غبار
خواری بر چهره
وی ننشیند، و هر که از نیم خورد برادر مؤمن بخورد و از آن فروتنی خواهد خداوند
وی را به بهشت
خواهد برد، و هر که به روی برادر مؤمن خویش لبخند زند خداوند برای وی پاداشی
بنویسد

و هر که خداوند برایش حسنه نوشت عذابش نخواهد کرد.
۲ - أبو جعفر ع فرمود: تبسم بر روی مؤمن نیکی است، و گرد از وی دور ساختن
خوبی است و هیچ عبادتی از دلخوش کردن مؤمن نزد خدا بهتر نیست.
۳ - أبو عبد الله ع فرمود: هر که از چهره برادر مؤمن گردی گیرد خداوند بزرگوار
برای

وی ده پاداش بنویسد و هر که به روی مؤمن لبخند زند مزدی خواهد داشت.
باب (۱۹) - ثواب رسیدگی به کارهای برادران
۱ - أبو عبد الله ع فرمود: هر که با برادر خویش پی کاری رود خواه انجام گیرد و
خواه

انجام نگیرد چنان است که خدای را پرستیده باشد.
۲ - أبو عبد الله ع فرمود: ای مفضل، آنچه گویم بشنو و بدان که راست است و آن
را به کار بند و
به برادران ارجمندت بگو، گفتم برادران ارجمند کیانند؟ فرمود: آنانکه رسیدگی به
کارهای برادران

را خواهانند. سپس فرمود: هر کس يك حاجت برادر مؤمن خویش را برآورد خداوند
در روز
قیامت صد حاجت از وی برآورده ساز که نخستین آنها بهشت است، دیگر آنکه
نزدیکان و آشنایان
و برادران او را به بهشت ببرد ولی به این شرط که ناصبی نباشد. از آن پس مفضل از
هر برادری

از برادران خویش که کاری مسخو است به دو مکففت مگر نمخواهی از برادران
ارجمند بشمار آیی؟

٣ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال: قضاء حاجة المؤمن خير من عتق الف رقبة وخير من حملان ١ الف فرس في سبيل الله.
٤ - عن ابي حمزة الثمالي - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: من قضى لمسلم حاجة كتب * " (الله) " * له عشر حسنات - ومحى عنه عشر سيئات، ورفع له عشر درجات

(ص ١٦) واطله الله في ظل * " (يوم) " * لا ظل الا ظله.
٥ - عن جعفر بن محمد * عليه السلام ٢ - عن ابيه عليهم السلام، قال: قال: رسول الله

صلى الله عليه وآله [قال الله تعالى]: المؤمنون اخوة، يقضى بعضهم حوائج بعض، [و] اقضى ٣ حوائجهم يوم القيمة.

٦ - عن ابي عبد الله عليه السلام. قال: يؤتى بعبد يوم القيمة ليست له حسنة، فيقال له: اذكر تذكر هل لك من حسنة؟ قال: فيذكر فيقول يا رب مالي من حسنة الا ان فلانا عبدك المؤمن مربى فطلب ماء يتوضأ ٤ - به ليصلى فاعطيته ٥، قال فيدعى بذلك العبد المؤمن فيذكر ذلك فيقول: نعم يا رب مررت به فطلبت منه ٦ فاعطاني - فتوضأت ٧ - فصليت لك فيقول الرب تبارك - وتعالى: قد غفرت لك، ادخلوا عبد * " (ي) " * الجنة.

٦ - عن ابي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله * " ان لله عباد * [١] * يحكمهم في جنته قيل يا رسول الله ومن هؤلاء الذين يحكمهم الله في جنته ٨؟ قال: من قضى لمؤمن حاجة بينه [وبينه].

ك - باب النهى عن سؤال الاخوان الحوائج
١ - عن يونس رفعه، قال، قال: أبو عبد الله * " (عليه السلام) " * لا تسألوا اخوانكم الحوائج فيمنعوكم فتغضبون - وتكفرون.

١ - حملان: المتاع واسباب السفر (مجمع البحرين). ٢ د: - ٣ - اقض - ب.
٤ - يتوضى - آ - ج - د. ٥ - آ - ج بعلاوه: قال فاعطيته. ٦ - منه ماء - ظ - حاشية: آ - ج.
٧ - توضيت - ب. ٨ - الجنة - ب - د.

- ۳ - أبو عبد الله ع فرمود: انجام کار مؤمن از آزاد کردن هزار برده و بخشیدن بار هزار اسب در راه خدا بهتر است.
- ۴ - نیز فرمود: هر کس حاجت مسلمان بر آورد خداوند برای وی ده پاداش بنویسد و ده گناه از وی محو کند و ده درجه وی را بلند کند و در روزی که سایه جز سایه خداوند نیست وی را در زیر سایه خود پناه دهد.
- ۵ - پیغمبر خدا فرمود: که خداوند گفته مؤمنان برادر یکدیگرند و به کار همدیگر میرسند و روز قیامت من نیازمندی آنان را برآورده خواهم ساخت.
- ۶ - أبو عبد الله ع فرمود: روز قیامت بنده ای را که هیچ نیکی نکرده مآوردند و بدو مگویند بیندیش شاید مگر نیکی کرده باشی بیاد مآورد و مگویند پروردگارا کار نیکی از من سر نزد مگر اینکه فلان بنده مؤمن تو مرا دید و آبی از من خواست تا وضو سازد و نماز گذارد و من آب به او دادم آنگاه همان بنده مؤمن را مآوردند و میپرسند او هم به یاد مآورد و مگویند آری پروردگارا او را دیدم و آب خواستم و به من داد و با آن وضو ساختم و برای تو نماز گذاردم خداوند بزرگوار منفرماید تو را آمرزیدم بنده مرا به بهشت برید.
- ۷ - پیغمبر ص فرمود: خداوند بندگانی دارد در بهشت که ایشان را حکم قرار مدهد، پرسیدند آنها کیانند؟ فرمود: کسی که حاجت مؤمن را میان خود و خدا برآورده سازد. باب (۲۰) - نهی درخواست کاری از برادران
- ۱ - أبو عبد الله ع فرمود: از برادران خویش حاجت نخواهید که مبادا نپذیرند و شما خشم گیرید و کافر شوید.

كا - باب زيارة الاخوان

١ - عن بكر بن محمد الازدي (ص ١٧) قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ما زار مسلم ١ اخاه في الله عزوجل الا ناداه * " (الله) * " عزوجل: ايها الزائر طبت، وطابت لك الجنة.

٢ - عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ثلاثة من خالصة الله عزوجل يوم القيمة رجل زار اخاه في الله عزوجل فهوز وار الله ٢ * " (عزوجل) * " على الله ان يكرم زواره ٣،

ويعطيه ما سأل، ورجل دخل المسجد فصلى ثم عقب فيه انتظارا ٤ للصلوة الاخرى فهو ضيف الله عزوجل - وحق على الله ان يكرم ضيفه، والحاج والمعتمر - فهما وفد الله عزوجل - وحق على الله * " (جل ذكره) * " ان يكرم وفده.

٣ - عن ابي عبد الله عليه السلام قا * " (ل) * " التواصل بين الاخوان * [في الحضرة]

*

التزاور، والتواصل بينهم في السفر التكاتب.

" (٤) - عن ابي حمزة الثمالي عن ابي عبد الله عليه السلام قال: من زار اخاه لله لاغير التماس موعد الله - وتنجز ما عند الله وكل الله به سبعين الف ملك ينادونه ألا طبت وطاب لك الجنة) * " .

٥ - عن ابي حمزة الثمالي - عن ابي عبد الله عليه السلام قال: من زار اخاه بظهر ٥ المصر نادى مناد ٦ من السماء الا ان فلان ٧ بن فلان من زوار الله. قال سمعت

ابا عبد الله * " (عليه السلام) * " يقول: ما زار المسلم اخاه المسلم في الله الا ناداه الله عزوجل

ايها (ص ١٨) الزائر طبت وطابت لك الجنة.

٦ - عن معاوية بن ٨ عمار، قال، أبو ٩ عبد الله عليه السلام زراخاك في الله، فانما منزلة ١٠ اخيك منزلة يدريك تدور هذه عن ١١ هذه * " (وهذه عن هذه) * " .

١ - منكم - ب. ٢ - كذا في الاصل زور الله - حاشية - آ - ج. ٣ - زوره - آ - ج.
٤ - فعقب فيه انتظار الله - ب. ٥ - بظهر ب. ٦ - منادا - ب. ٧ - فلانا - ب.
٨ - بن ابي - ب. ٩ - ابا - ب. ١٠ - بمنزلة - آ - ج. ١١ - من ب.

باب (۲۱) دیدار برادران

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: هیچ مسلمانی به دیدار برادر خویش نمرود مگر اینکه خداوند او را

مخواند که ای دیدار کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد.

۲ - أبو عبد الله ع فرمود: سه کس در روز قیامت از خاصان خدا بشمار آیند: مردی که

برادر دینی خویش را دیدار کند که از زیارت کنندگان خدا است و اکرام آنان بر او واجب

مباشد و هر چه بخواهد خداوند مدهد و مردی که به مسجد در آید و در آن نماز کند و به انتظار نماز

دیگر تعقیب بخواند که او میهمان خدا است و خدا را سزد که میهمان خویش را گرامی بدارد و

کسانی که حج یا عمره گذارند چه آنان وارد بر خدایند و شایسته است که خداوند ایشان را اکرام نماید.

۳ - أبو عبد الله ع فرمود: ارتباط برادران با همدیگر در حضر به دیدار است و در سفر به نامه نگاری

۴ - أبو عبد الله ع فرمود: هر که تنها برای خدا و به امید وعده و به انتظار رسیدن به نعمتهای

او برادر دینی خویش را دیدار کند خداوند هفتاد هزار فرشته بر او مگمارد که وی را بخوانند خوش

باش و بهشت تو را گوارا باد.

۵ - أبو عبد الله ع فرمود: هر کس به بیرون شهر برود تا برادر خویش را ببیند منادی از

آسمان ندا مدهد فلان پسر فلان از زیارت کنندگان خدا است.

أبو عبد الله ع فرمود: هیچ مسلمانی به دیدار برادر دینی خود در راه خدا نمرود مگر آنکه

خداوند به او مگوید ای زیارت کننده خوش باش و بهشت تو را گوارا باد

۶ - أبو عبد الله ع فرمود: برادر دینی خود را دیدار کن زیرا وی چون دست تو است و دستها

هر يك نگهدار دیگری میباشند.

٧ - عن ابي عبد الله عليه السلام، * قال * من زار اخاه في الله جاء يوم القيمة
يخطر بين قباطى من نور لا يمر بشئ الا اضاء له حتى يقف بين يدي الله [تع] فيقول
له

* " (عزوجل) " * مرحبا، فأذا قال له اجزل له ١ العطية.

٨ - عن ابي جعفر - عن ابيه عليهما السلام، قال قال: رسول الله صلى الله عليه وآله
سرسنين ٢ بر والديك، سر سنة صل رحمك، سر ميلا عد ٣ مريضا سر ميلين شيع
جنازة

سر ثلاثة ٤ اميال اجب دعوة سراربعة اميال زر اخافى الله، سر خمسة اميال انصر ٥
مظلوما، سر ستة اميال اغث ملهوفاً، وعليك بالاستغفار.

كب باب العناية بالاخوان

١ - عن ابي عمران الحلبي قال: قال: أبو عبد الله عليه السلام، احق من
ذكر * [ت] * من اخوانك من لا ينسأك، واحق من عنيت به - من نفعه لك وضرره ٦
على عدوك، واحق من صبرت ٧ عليه - من لا بد لك منه.

كج - باب مصافحة الاخوان

١ - عن اسحق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: [الله عزوجل
لا يقدر احدا ٨ قدره - وكذلك لا يقدر قدر نبيه، وكذلك لا يقدر قدر] المؤمن [انه]
ليلقى اخاه فيصافحه ٩ (ص ١٩) فينظر الله * " (عزوجل) " * اليهما والذنوب تحاط
١٠

عن وجوههما حتى يفترقا كما تحط ١٠ الريح الشديدة ١١ الورق عن ١٢ الشجر.

٢ - عن جابر قال، قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذلقى ١٣ احدكم اخاه
فليصافحه

و * " (ل) " * يسلم عليه، فأن ١٤ الله اكرم بذلك الملائكة فاصنعوا بصنع الملائكة.

١ - اجزك الله - آ - ج. اجزل الله - د.

٢ - سنينا - آ ج. ٣ - اعد - آ - ج - د. ٤ - ثلاث - ب. ٥ - انصره - آ - ج.

٦ - ضروره - ب. ٧ - صيرت - ب. ٨ - كذا والظ: احد.

٩ - في صاحفه ب. ١٠ - تحات - ب. ١١ - السيدة - ب. ١٢ - من - د.

١٣ - لقا - ب. ١٤ - وان - ب - د.

أبو عبد الله ع فرمود: کسی که در راه خدا به دیدار برادر دینی خویش برود روز
 قیامت شادمان
 و اعجاب زده و لباسی از نور مانند پوشاک کتانی مصری در بر کرده مآید، و به هر
 جایی که بگذرد
 تابشی پیرامون او را روشن مسازد تا اینکه در پیشگاه خداوند مایستد و خداوند به
 او مگوید
 زه زه و در این هنگام عطایای فراوانی از طرف خدا به او می‌رسد.

۸ - پیغمبر فرمود: سالها راه را پیما و به پدر و مادر نکوئی کن و راه يك سال را
 برو و خویشاوندان
 را دل بدست آر و برای عیادت بیمار اگر يك ميل راه هم بود برو و دو ميل راه را
 بسپر و از
 تشییع جنازه باز نمان و برای اجابت دعوت از پیمودن سه ميل مسافت دریغ مکن و
 در دیدار برادر
 دینی چهار ميل راه را مانع بدان. برای دادرسی ستمدیدگان پنج ميل هم شد پیما و
 شش ميل
 راه برو و غم‌دیده را یاری کن و تو را باید که آمرزش بخواهی.

باب (۲۲) توجه به برادران
 ۱ - أبو عبد الله ع فرمود: برادری که تو را از یاد نمبرد بیشتر مسزد که از وی یاد
 آری، و آنکه تو را
 سودمند است و به دشمنت زیان بخش شایسته تر است که به او توجه کنی و آنکه از
 وی ناگزیری
 سزاوارتر است که در برابرش شکبیا باشی.

باب (۲۳) دست دادن با برادران
 ۱ - أبو عبد الله ع فرمود: همانا کسی قدر خدا و پیغمبر را نمداند و قدر مؤمن را
 هم نخواهد دانست زیرا
 مؤمن برادرش را مبیند و با وی دست مدهد و خداوند بدانها منگرد و تا از هم جدا
 نشوند گناهان
 آنها میریزد چون برگهائی که در اثر تند باد از درخت میریزد.

۲ پیغمبر فرمود: اگر کسی از شما برادر خویش را ببیند دست دهد و سلام گوید چه
 خداوند فرشتگان
 را به این خصلت امتیاز داد پس عمل آنان را بکار بندید.

كد - باب ادخال السرور على المؤمن

١ - عن خلف بن حماد يرفع الحديث إلى احدهما عليه السلام، قال لا يرى احدكم إذا * " (١) * ادخل السرور على اخيه انه ادخله عليه فقط، بل والله علينا، بل والله على رسول الله صلى الله عليه وآله.

٢ - عن عبد الله بن الوليد الوصافي ١، قال: سمعت ابا جعفر * [عليه السلام] * يقول فيما ناجاه الله به عبده موسى قال: ان لى عبادا ابيحهم جنتي، واحكمهم فيها، قال: يا رب ومن [هم] هؤلاء، الذين تبيحهم جنتك، وتحكمهم * " (فيها) *؟ قال: من ادخل على مؤمن سرورا.

٣ - عن جعفر بن محمد [ع] عن علي بن ٢ الحسين * عليهما السلام *، قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ان احب الاعمال إلى الله تعالى ٣ ادخال السرور على المؤمن.

٤ - عن جميل - وغيره عن ابي عبد الله عليه السلام، قال سمعناه يقول: ان من احب الاعمال إلى الله تعالى ادخال السرور على المؤمن.

٥ - * " (لوط (ص ٢٠) بن اسحق) * " [عن ابي عبد الله ع] عن ابيه - عن جده، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله " [عليه وآله] "، ما من عبد يدخل على اهل بيت سرور * " (١) * الا خلق الله من ذلك السرور خلقا يجيئه يوم القيامة كلما مرت شديدة

يقول يا ولي الله لا تخف، فيقول: من انت فلو ان الدنيا كانت لى ما رايتها لك شيئاً؟! فيقول: انا السرور الذى ادخلته على آل فلان.

٦ - عن صفوان بن مهران الجمال، قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: * ان مما ٤ يحب الله من الاعمال ادخال السرور على المؤمن.

١ - الرضا في - ب. ٢ - ابن - ب. ٣ - به - ب.

٤ - انما - ب.

باب (۲۴) شاد کردن مؤمن

- ۱ - معصوم فرمود: کسی که مؤمنی را شاد ساخت گمان نبرد که تنها او را مسرور کرد بلکه به خدا سوگند ما را و بلکه رسول خدا را هم خرسند نمود.
- ۲ - أبو جعفر (ع) فرمود: خداوند متعال با بنده خویش موسی مناجات کرد و از جمله به او فرمود:
مرا بندگانی است که بهشت را بر آنها روا داشتم و آنان را در بهشت حکم قرار خواهم داد موسی پرسید
کیانند؟ فرمود: آنانکه مؤمنی را شاد سازند.
- ۳ - پیغمبر فرمود: بهترین کارها نزد خدا شاد کردن مؤمنان است.
- ۴ - أبو عبد الله فرمود: یکی از محبوبترین کارها نزد خدا مسرور ساختن مؤمن است.
- ۵ - پیغمبر فرمود: بنده ای نیست که خاندان مؤمنی را شاد کند مگر آنکه خداوند از آن شادی برای وی مخلوق مآفریند که نزدش مآید و هر گاه سختی بیند به او مگوید ای دوست خدا مترس، از وی میپرسد کیستی اگر دنیا از آن من بود آنرا سزاوار تو نمودانستم پاسخ مدهد من همان شادی هستم که در دل فلان داخل کردی.
- ۶ - أبو عبد الله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند دوست مدارد شاد کردن مؤمن است.

٧ - عن الربيع بن صبيح رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه وآله: من لقي
اخاه بما يسره ليسره سره الله يوم يلقاه، ومن لقي اخاه بما يسوؤه ليسوءه اساءه الله -
وبعد يوم القيمة.

٨ - عن ابي عبد الله * عليه السلام * قال: من ادخل على اخيه سرور " (١) "
اوصل ذلك والله إلى رسول الله * صلى الله عليه وآله *، ومن اوصل سرورا إلى رسول
الله

* صلى الله عليه وآله * اوصله ١ إلى الله، ومن اوصل " (والله) " إلى الله حكمه الله
والله يوم القيمة في الجنة.

٩ - عن ابي حمزة الثمالي قال: سمعت ابا جعفر * [ع] * يقول: قال رسول الله صلى
الله

عليه وآله، من سر مؤمنا فقد سرنى ومن ٢ سرنى فقد سر الله.

كه - باب البخل على الاخوان

(ص ٢١) ١ - عن الرضا عليه السلام انه قال: قال ٣ على بن الحسين " (عليهما
السلام) "

انى لاستحى ٤ من ربي ان ارى الاخ من اخواني فأسأل الله له الجنة - وابخل عليه
بالدينار ٥ - والدرهم، فإذا كان يوم القيمة قيل: لى لو كانت الجنة [لك] لكنت بها
ابخل

وابخل - وابخل.

كو - باب الشكوى ٦ إلى الاخوان

١ - عن الحسن بن راشد، قال: قال * " (لى) " * أبو عبد الله عليه السلام: يا حسن
إذا نزلت بك نازلة فلا تشكها إلى احد من اهل الخلاف، فانك ان ٧ فعلت ذلك
شكوت ربك، ولكن اذكرها لبعض اخوانك، فانك لن ٨ تعدم خصلة من اربع: اما
تقويه ٩ بمال واما معونة بجاه، واما مشورة برأى، واما دعوة مستجابة، يا حسن

١ - اوصل - د. ٢ - وقد - ب.

٣ - كان - ب. ٤ - لاستحى - د. ٥ - في الدينار - ب. ٦ - الشكوان - ب. ٧ - لو - ب.

٨ - لم - ب. ٩ - كذا في النسخ الثلث والظ: تقوية كما في: د.

۷ - پیغمبر فرمود: کسی که مؤمنی را دیدار کند تا او را شاد سازد روز قیامت خداوند هم او را مسرور میکند و اگر برای غمگین کردن او از وی دیدار کند روز قیامت خداوند او را مغموم میکند و دور مسازد.

۸ - أبو عبد الله (ع) فرمود: کسی که برادر خویش را شاد سازد به خدا سوگند پیغمبر خدا را شاد ساخت، و کسی که پیغمبر را شاد سازد خدا را شاد کرده است و کسی که خدا را شاد کند بخدا سوگند که روز قیامت خدا او را در بهشت حکم خواهد ساخت.

۹ - پیغمبر فرمود: هر که مؤمنی را شاد کرد مرا مسرور ساخت و هر که مرا خرسند نمود خدا را شاد ساخت.

باب (۲۵) بخل بر برادران

۱ - علی بن الحسین (ع) فرمود: من از خدای خودم شرم مبرم که یکی از برادرانم را بینم و از خدا برای وی بهشت بخواهم ولی از دینار و درم هم بر وی دریغ کنم روز قیامت که شود به من خواهند گفت که اگر بهشت از آن تو مبود بیشتر به آن بخل مورزیدی.

باب (۲۶) - شکایت بردن پیش برادران

۱ - أبو عبد الله (ع) به حسن بن راشد فرمود. ای حسن: اگر تو را مشکلی پیش آمد نزد مخالفان به شکایت

مرو چه اگر چنین کنی از خدا شکایت کرده ای بلکه درد خود را به یکی از برادرانت بگو زیرا از چهار خصلت بیرون نخواهی بود یا اینکه به مال تو را کمک میکنند یا به جاه و مقام تو را یاری میکنند و یا به مشورت درباره تو رای مدهند و یا دعائی خواهند کرد که بر آوردنی است. ای حسن:

إذا سألت مؤمنا حاجة فهى له المعاذير قبل ان يعذر ١، فان اعتذر فاقبل عذره،
وان ٢ ظننت ان الامور على خلاف ما قال، وذا سألت منافقا حاجة * فلا تقبل عذره
٣ -

وان عرفت عذره.

كز - باب ثواب من فرح اخاه

١ - عن ابى عبد الله عليه السلام، من فرح مسلما خلق الله من ذلك الفرحة ٤ صورة
حسنة تقيه آفات الدنيا - واهوال الآخرة تكون معه في الكفن ٥ - والحشر - والنشر
حتى (ص ٢٢) توقفه بين ٦ يدى الله، فيقول له من انت؟ فوالله لو اعطيتك * [الدنيا]
لما *

كانت عوضا لما قمت لى به - فيقول: انا الفرحة الذى ادخلته على اخيك في دار
الدنيا.

كح - باب لقاء الاخوان بما يسوء هم

١ - عن الربيع بن صبيح رفع الحديث إلى النبي صلى الله عليه - وآله، قال:
من لقي اخاه بما يسوءه * ليسوءه ٧ اساءه بعدما يلقاه.

كط - باب بر الاخوان

١ - عن درست الواسطي، قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان المؤمن
إذا مات ادخل ٨ معه في قبره ست مثال فابهاهن ٩ صورة واحسنه * " (هن) *
وجها واطيبهن

ريحاً، واهياًهن هيئة ١٠ عند رأسه، فان اتى * [منكر - ونكير] * من قبل يديه منعت
التي

بين يديه، وان اتى من خلفه منعت التي من خلفه، وان اتى عن ١١ يمينه منعت التي
عن يمينه، وان اتى من ١٢ يساره - منعت التي عن يساره * " (وان اتى من عند ر
جليه منعت

التي عند رجليه) " * . وان اتى من عند رأسه منعت التي ١٣ عند رأسه، قال: فيقول
لهن

١ - تعذر - آ - ج - يعتذر - د. ٢ - اقبل عذره فان - ب. ٣ - محنفة - آ - ج - فحنعه - د.
٤ - الفرحة - آ. ٥ - في القبر - ظ - حاشية - آ - ج. ٦ - في - ب.
٧ - ب: - ٨ - دخل - ب. ٩ - فابهاهن - آ - ج - د. ١٠ - اهيهن هيئة - ب:
١١ - من - ب: ١٢ - عن - ب: ١٣ - التي من - ب:

هر گاه از مؤمن حاجتی خواستی پیش از آنکه بهانه بیاورد برای وی بهانه هائی بیندیش و اگر پوزش خواست از وی بپذیر و اگر چه گمان کنی که امر بر خلاف گفته او است و اگر به منافق حاجتی بردی عذرش را نپذیر اگر چه بهانه او را تصدیق کنی.

باب (۲۷) ثواب کسی که برادرش را شاد کند

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: کسی که برادرش را شاد کند خداوند از آن شادی صورتی نیکو بیافریند که وی را از سختیهای دنیا و دشواریهای آخرت نگهداری کند و با او در گور و حشر و نشر میباشد تا اینکه وی را نزد پروردگار برساند آنگاه مؤمن به او مگوید کیستی بخدا سوگند اگر دنیا را به تو مدام پاداش کمکی که به من کردی نمشد پاسخ مدهد که من همان شادی هستم که در دنیا به دل برادر خویش وارد کردی.

باب (۲۸) دیدار برادران و رنجاندن آنان

۱ - پیغمبر ص فرمود هر که برادر خود را دیدار کند تا وی را رنجه سازد از او بدی خواهد دید.

باب (۲۹) نیکی به برادران

۱ - أبو عبد الله ع فرمود: مؤمن گاهی که بمیرد شش پیکر به گور او در آیند آنکه صورتی درخشانتتر و روئی زیباتر و بوئی خوشتر و ساختی نیکوتر دارد بالای سر وی قرار مگیرد و اگر نکیر و منکر بخواهند از جلو به مؤمن درآیند پیکری که در جلو است آنها را مانع میشود و اگر بخواهند از پشت یا راست یا چپ یا از پیش پا و یا از بالای سر درآیند آنکه در پشت یا راست یا چپ یا جلو و یا بالای سر قرار گرفته مانع مگردد: آنگاه پیکری که نیکو روی تر و خوشبوتر و زیباتر است به دیگران مگوید

لتي هن احسنهن صورة واطيبهن ١ ريحا، واهيأهن هيئة ٢ * [من] * انتن؟ جزا كن الله
عنى ٣ خيرا، قال: " (ف) " تقول التي بين يديه انا الصلوة، وتقول التي من خلفه انا
الزكوة

وتقول التي عن يمينه (ص ٢٣): انا الصيام، وتقول التي عن يساره انا الحج، وتقول
التي

عند رجليه انا بره باخوانه المؤمنين ٤، فيقلن لها من انت؟ فأنت احسننا صورة - و
اطيبنا ريحا - واهيأنا هيئة ٥ * " (ف) " تقول: انا الولاية لمحمد - وآل محمد.
٢ - عن جميل بن دراج عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: سمعته يقول ان مما ٦
خص الله به المؤمن من ان يعرفه بر اخوانه، وان قل، فليس ٧ البر بالكثرة، وذلك ان
الله يقول في كتابه و ٨ يؤثرون ٩ علي انفسهم ولو كان بهم خصاصة ثم قال:
ومن يوق شح نفسه فأولئك هم المفلحون، ومن عرفه الله ذلك * [فقد] * احبه
الله، ومن احبه الله اوفاه اجره يوم القيمة، بغير حساب، ثم قال ١٠: يا جميل ارو هذا
١١

الحديث لأخوانك فأن فيه ترغيبا ١٢ للبر.

ل - باب السعي في حوائج الاخوان

١ - عن ابي عبد الله * " (عليه السلام) * قال: مشى المسلم في حاجه اخيه
المسلم خير من سبعين طوافا بالبيت ١٣.

٢ - عن ابي جعفر [ع] قال: اوحى الله * " (تعالى) * [إلى] موسى [ع]
ان من عبادي لمن يتقرب بالحسنة، فأحكمه في الجنة، فقال: موسى يا رب ما تلك
الحسنة؟ قال يمشى في حاجة اخيه المؤمن قضيت اولم تقض.

٣ - عن * ابي عبيدة ١٣ الحذاء قال قال أبو جعفر ١٤ عليه السلام: (ص ٢٤) من

١ - اطيب بهم - ب. ٢ - اهيبهن هيبتا - ب. ٣ - عنه - ب. د. ٤ - المسلمين - ب.

٥ - اهيبنا هيبه - ب. ٦ - يقول مما. ب. ٧ - وليس - ب. د. ٨ - في و - ب.

٩ - المؤثرون - آ - ج.

١٠ - قالوا - ب. ١١ - هذ - ب. ١٢ - ترغيب - ب.

١٣ - بالبيت - ب. ١٤ - ابي عبد الله - ب. ١٥ - ابا جعفر - ب.

خدا شما را پاداش نيك دهد شماها کیستید؟ آنکه در جلو است مگوید من نمازم و آنکه در پشت سر قرار

گرفت مگوید من زکاتم و آنکه در طرف راست است مگوید من روزه ام و آنکه در سمت چپ

قرار گرفت مگوید من حجم و آنکه برابر پاها قرار گرفت مگوید من آن نیکی هستم که به

برادران خود کرده است پس آنها به وی مگویند تو کیستی و تو از ما زیباتر و خوشبوتری و ساخت تو از ما

بهتر است وی مگوید من دوستی محمد صلی الله علیه و آله و خاندان محمدم
۲ - أبو عبد الله فرمود: یکی از چیزهایی که خداوند به مؤمن اختصاص داد اینکه

نیکی به برادر را
به وی آموخت اگر چه اندك باشد و نیکی به فراوانی نیست و این را خداوند در قرآن بیان فرمود:

آنان اگر چه نیازمند باشند دیگران را بر خود برتری منهند سپس فرمود هر که از بخل خود را

باز دارد از رستگاران خواهد بود. و کسی که خداوند این خوی آموخت او را دوست داشته است

و کسی را که از خداوند دوست بدارد به پاداش وی در روز قیامت بحساب وفا خواهد کرد سپس امام

به جمیل (راوی) فرمود ای جمیل این حدیث را به برادرانت بگو چه در آن ترغیبی است به نکوئی.

باب (۳۰) کوشش در کارهای برادران

۵ - أبو عبد الله (ع) فرمود: رفتن مسلمان در پی کار برادر مسلمان خویش از هفتاد طواف در خانه خدا بهتر است

۲ - أبو جعفر (ع) فرمود: خداوند بزرگوار به موسی وحی کرد: برخی از بندگان من با نکوئی به من

تقرب مجویند و من آنان را در بهشت حکم قرار مدهم پس موسی پرسید پروردگارا آن نکوئی

چیست فرمود اینکه در پی کار برادر مؤمن خویش برود اگرچه انجام نشود.

۳ - أبو جعفر (ع) فرمود هر که

مشى في حاجة اخيه ١ المسلم اظله الله بخمسة ٢ وسبعين الف ملك ٣، ولم يرفع
قدما الا [و] كتب الله بها ٤ حسنة، وحط ٥ عنه " (بها) " سيئة، ورفع له بها "]
[درجة]

فإذا فرغ من حاجته كتب الله له) [" [عزوجه] " [(بها)] " اجر حاج - ومعتمر .
* " (٤) - عن ابي عبد الله عليه السلام قال: من سعى في حاجة اخيه المسلم طلب
وجه الله كتب الله له الف الف حسنة يغفر فيها لاقاربه ٦ - وجيرانه - ومعارفه -
واخوانه

ومن صنع ٧ إليه معروفًا في الدنيا، - فإذا كان يوم القيمة قيل له ادخل النار فمن ٨
وجدته فيها صنع اليك معروفًا في الدنيا فأخرجه - باذن الله الا ان يكون ناصبا ٩ .
٥ - عن ابي بصير) * " - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: من سعى في حاجة
اخيه المسلم - فاجتهد فيها، فأجرى الله قضاها على يديه، كتب الله له حجة - وعمرة
واعتكاف شهرين في المسجد الحرام - وصيا مهما ١٠، فان اجتهد فلم يجز ١١ الله
قضاها

على يديه كتب الله ل * " (٥) " * حجة - وعمرة.

٦ - عن ابي علي الخرائي، قال، قال: أبو عبد الله عليه السلام من ذهب مع
اخيه في حاجة - قضاها - اولم يقضها، كان كمن عبد الله عمره، فقال له رجل اخرج
مع اخي في حاجة - واقطع الطواف؟ * " (ف) " * قال: نعم.

٧ - عن ابي عبد الله عليه السلام، (ص ٢٥) قال * قال مشى الرجل ١٢ في حاجة
اخيه المسلم يكتب له عشر حسنات - ويمحى عنه عشر سيئات، ويرفع له عشر
درجات [و] قال ولا اعلمه الا * قال: ويعدل عشر ١٣ رقاب، وافضل من اعتكاف في
المسجد الحرام.

١ - اخاه - ب. ٢ - خمسة - ب. ٣ - ملكا - آ - ج. ٤ - في - ب. - له بها - د - ظ - حاشية

ج.

٥ - خط - ب. ٦ - اقاربه - د. ٧ - ضيع - آ. ٨ - من - د.

٩ - النصب ايضا المعادة يقال: نصبت لفلان نصبا إذا عاديته - ومنه الناصب، وهو الذي يتظاهر
بعداوة اهل البيت - (مجمع البحرين) - ناصبيا - د.

١٠ - صيامها - آ - ج. ١١ - فلم يجز آ - ج، ولم يجز - د. ١٢ - إذا خرج الرجل - ب.

١٣ - وقال يعدل عشرة - ب.

در پی کار برادر مسلمان خویش برود خداوند هفتاد و پنج هزار فرشته را وامیدارد که بر وی سایه بگسترانند و گامی بر نمدارد مگر آنکه خداوند برای او بدان گام حسنه منویسد و بهر گام گناهی از وی محو میکند و درجه او را بالا میبرد و گاهی که آن کار را انجام دهد اجر يك حج و يك عمره برای او منویسد.

۴ - أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که برای کار برادر مسلمان خویش بکوشد و از آن خشنودی خداوند را بخواهد خدا برایش هزار هزار حسنه منویسد و خویشان و همسایگان و آشنایان و برادران او را و کسانی که بوی در دنیا نکوئی کردند مآمرزد روز قیامت که شود به او مگویند به دوزخ درآی و هر که را از کسانی که به تو در دنیا نکوئی کردند یافتی باذن خدا بیرون آر مگر اینکه ناصبی باشد.

۵ - أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که در کار برادر مسلمان خویش بکوشد و در آن جهد کند و خدا انجام آنرا بدست وی قرار دهد خداوند برایش يك حج و يك عمره و اعتکاف و روزه دو ماه در مسجد حرام منویسد و اگر بکوشد ولی خدا نخواهد که به دست او انجام پذیرد خداوند برایش يك حج و يك عمره منویسد.

۶ - أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که همراه برادر خویش برود خواه کارش را انجام دهد و خواه ندهد همچون کسی خواهد بود که يك عمره خدای را پرستیده باشد مردی پرسید پی حاجت برادر خود با وی بروم و طواف را هم قطع کنم؟ فرمود آری.

۷ - أبو عبد الله (ع) فرمود: برای کسی که پی کار برادر مسلمان خویش مرود ده حسنه نوشته میشود و ده گناه از او محو میگردد و ده درجه بالا برده میشود راوی گفت همینقدر مدانم که امام تا بدینجا رساند که این کار با آزاد کردن ده برده برابر است و از اعتکاف در مسجد حرام برتر میباشد.



(69)

٨ - عن معمر بن خلاد، قال: سمعت ابا الحسن [ع] يقول: ان لله عباد * " (ا) * " في الارض يسعون ١ في ٢ حوائج الناس، هم الآمنون يوم القيمة، ومن ادخل على مؤمن ٣ سرورا فرج الله قلبه يوم القيامة.

٩ - علي بن الحكم - عن اصحابه، قال: قال أبو عبد الله * " (عليه السلام) * " من مشى مع قوم في حاجة - فلم ٤ ينصحهم، فقد خان الله - ورسوله.

١٠ - عن صفوان الجمال، قال: كنت جالسا مع ابي عبد الله - عليه السلام اذ دخل عليه رجل من مكة - يقال له ميمون، فشكى إليه تعذر الكرى عليه، فقال: لى قم فأعن اخاك ففقت معه - فيسر الله كراه فرجعت ٥ إلى مجلسي، فقال أبو عبد الله ما صنعت

حاجة اخيك؟ فقلت: قضاها الله [تعالى] بابي - وامى انت ٦، فقال: اما * انك ان تعن ٧

اخاك المسلم احب إلى من طواف اسبوع بالبيت مبتديا ٨، ثم قال: ان رجلا اتى الحسن بن علي [عليهما الصلوة والسلام] فقال * " (له) * " بأبي انت وامى، اعني على قضاء حاجتي، فانتقل ٩ - وقام معه فمر على الحسين [ع] وهو قائم يصلى (ص ٢٦)

فقال: اين كنت عن ابي عبد الله - تستعينه على حاجتك؟ قال: قد فعلت بابي انت وامى -

فذكر انه معتكف، فقال: اما انه لو اعانك كان خيرا له ١٠ - من اعتكافه شهرا. ١١ - وعنه - عن احمد بن محمد - عن معمر بن خلاد، قال سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول: ان لله عبادا في الارض يسعون في حوائج الناس، هم الآمنون يوم القيمة.

١٢ - عن محمد بن عجلان، قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام، يقول: قال الله عزوجل خلقي عيالي، فأحبهم إلى اعناهم ١١ بأموورهم، واقومهم بشأنهم، واسعاهم في حوائجهم.

-
- ١ - سبعون - آ. ٢ - من - ب. ٣ - رجل - ب.
٤ - ولا - ب. ٥ - ثم رجعت - ب. ٦ - انت وامى ب - د. ٧ - انت ان تعين - ب.
٨ - مبتدا - ب. ٩ - فانتقل - ب. ١٠ - خير له - ب - له خيرا - د. ١١ - اغناهم - ب.

- ۸ - أبو الحسن (ع) فرمود: خداوند بندگان را در روی زمین که در انجام کارهای مردم میکوشند و آنان در روز قیامت ایمن میباشند و هر که مؤمنی را خرسند سازد خداوند در روز قیامت او را خوشدل خواهد ساخت.
- ۹ - أبو عبد الله (ع) فرمود: هر که برای انجام کاری همراه مردم برود ولی خیرخواهی نکند با خدا و رسول خیانت کرده است.
- ۱۰ - صفوان جمال گوید نزد ابی عبد الله (ع) بودم مردی مکی میمون نام در آمد و از نداشتن کرایه شکایت نمود امام به من فرمود برخیز و به برادرت کمک کن پس برخوایم و خداوند مشکل را آسان فرمود و کرایه او داده شد پس به مجلس بازگشتم امام به من فرمود درباره کار برادرت چه کردی؟ گفتم خداوند آنرا انجام فرمود پدر و مادرم فدای تو باد پس فرمود آگاه باش اگر تو به برادر مسلمانان کمک کنی نزد من بهتر است از اینکه يك هفته در خانه خدا طواف نمائی آنگاه فرمود مردی نزد حسن بن علی (ع) آمد و گفت پدر و مادرم فدای تو مرا در انجام کاری یاری ده پس امام موزه در پای کرد و با او رفت و به حسین (ع) گذشت در حالی که ایستاده بود و نماز میگذارد پس بدان مرد فرمود کجا بودی و چرا از حسین ع حاجت نخواستی گفت پدر و مادرم فدای تو از او خواستم ولی گفته شد که وی معتکف است پس حسن (ع) فرمود اگر او ترا کمک مکرد برایش از اعتکاف يك ماه بهتر بود
- ۱۱ - أبو الحسن (ع) فرمود: خدای را در روی زمین بندگان است که پی کارهای مردم مبروند و آنانند که در روز قیامت ایمن میباشند.
- ۱۲ - أبو عبد الله (ع) فرمود: خداوند مگوید آفریدگان من عیال من هستند و کسانی را بیشتر دوست دارم که به کارهای آنها بیشتر پردازند و بهتر اصلاح کنند و در حاجتهای آنان بیش بکوشند.



(۷۱)

١٣ - عن اسحق بن عمار - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: إذا ١ مشى الرجل في حاجة اخيه المسلم فقضاهما كان كعدل حجة - وعمرة، فأن مشى فيها * فلم تقض كانت ٢ كعدل عمرة.

لا - باب ثواب اقالة الاخ اخاله

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: ايما مسلم اقال مسلماً ندامة ٣ في بيع، اقاله الله عشرته يوم القيمة.

لب - باب اختبار ٤ الاخوان

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: لاتسم الرجل صديقاً وسمه معرفة حتى تخبره، بثلاث ٥ خصال: حتى تغضبه ٦ فتتنظر غضبه يخرج من حق إلى باطل وتسافر ٧

معه، وتخبره بالدينار والدرهم.

لج - باب الثقة (ص ٢٧) بالاخوان

١ - عن ابي عبد الله * " (عليه السلام) * " قال: من كان الرهن عنده اوثق من اخيه فالله منه برئ ٨.

لد - باب صدق الاخاء

١ - عن السكوني - عن ابي جعفر * " (عن ابيه) * " عليهما السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله، إذا احب احدكم اخاه المسلم، فليسأله عن اسمه - و اسم ابيه - وقبيلته - وعشيرته، فإنه من حق الواجب - وصدق الاخاء ان يسأله عن ذلك،

والا فهي ٩ معرفة حمقاء.

١ - فإذا - آ - ج - د. ٢ - فلم يقضها كان - ب. وهو الاظهر، - فلم تقض كان - د.
٣ - ندامته - ب - د. ٤ - اختيار - ب - د. ٥ - تخبر ثلاث - ب - د. خبره از باب نصر -
ومصدر آن خبر بضم وخبر بكسر مآيد، يعنى آزمود او را، مثل اختبره (شرح قاموس).
٦ بعضب - ب. ٧ - سافر - ب. ٨ - منهم برئى - د. ٩ - والاهى - ب.

۱۳ - أبو عبد الله (ع) فرمود: اگر کسی پی کار برادر مؤمن خویش برود و آنرا انجام کند برابر يك حج و يك عمره ثواب خواهد داشت و اگر او بکوشد ولی نیانجامد ثواب يك عمره خواهد داشت.

باب (۳۱) ثواب وا گرداندن معامله به درخواست برادر

۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: اگر مسلمانی در خرید پشیمان شود و از برادر مسلمان خود فسخ کردن آن

معامله را بخواهد و او هم بپذیرد خداوند از لغزشش در روز قیامت در مگذرد.

باب (۳۲) آزمایش برادران

۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: کسی را دوست مشمار بلکه آشنایش بنام مگر اینکه وی را با سه خصلت

بیازمائی که او را به خشم بیاوری و بنگری آیا خشم او را از حق به باطل مبرد؟ و با او سفر کنی، و او را با درهم و دینار بیازمائی.

باب (۳۳) اطمینان به برادران

۱ - کسی که به گرو بیشتر اعتماد کند تا به برادر خداوند از وی بیزار است.

باب (۳۴) صداقت در برادری

۱ - رسول خدا فرمود: اگر کسی برادر مسلمان خویش را دوست بدارد از نام او و نام پسر و قبیله و عشیره

او باید پرسد زیرا اینگونه پرسش از حقوق واجب است و لازمه صداقت در برادری است و اگر نه آشنائی احمقانه خواهد بود.

له - باب السعي في حوائج الاخوان بغير نية

١ - عن علي بن الحكم - عن بعض اصحابنا - قال: قال أبو عبد الله عليه السلام من مشى مع قوم في حاجة فلم يناصرهم، فقد خان الله - ورسوله.

٢ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: من سعى ١ في حاجة اخيه * " (بغير نية) " *

فهو لا يبالي قضيت ام ٢ لم تقض فقد ٣ تبوأ مقعده من النار.

لو - باب استدلال ٤ الاخوان

١ - عن منصور الصيقل - والمعلی بن خنيس، قالوا: سمعنا ابا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسوله الله صلى الله عليه وآله " [قال الله] " [تع]: انى لحرب ٥ لمن استدل ٦ عبدی المؤمن * " (وانى اسرع ٧ إلى نصره اوليائي، فما ترددت في شيء انا فاعله

كترددى في موت عبدی المؤمن) " * انى ٨ لاحب لقاءه - وهو يكره ٩ الموت فأصرفه

عنه وانه ١٠ ليدعوني فاجيبه، وانه (ص ٢٨) ليسألنى ١١ فاعطيه، ولو لم يكن في الدنيا

الا واحد من عبیدی مؤمن ١٢ لاستغنيت به عن جميع خلقي " (ولجعلت له من ايمانه انسا

لا يستوحش إلى احد) ".

لز - باب من دهن اخاه

١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، من دهن مسلما كتب الله له بكل شعرة نورا يوم * " [القيمة] " *.

لح - باب حب الاخوان

١ - عن " (ال) " فضيل بن يسار - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: من حب الرجل دينه حبه لآخوانه.

١ - مشى - د. ٢ - أو - ب. ٣ - فلقد - ب. ٤ - استدلال - آ - ج. ٥ - حرب - ب. ٦ - استدلال - آ - ج. ٧ - لاسرع - د. ٨ - لانى - ب. ٩ - ويكره - آ - ج. د. ١٠ - فاصرفه فانه ليدعوني فاجيبه وانه - ب. فاصرفه وان - د. ١١ - يسألنى - ب. ١٢ - المؤمن - د.

باب (۳۵) کوشش در کارهای برادران بی نیت
 ۱ - أبو عبد الله علیه السلام فرمود: کسی که با گروهی برای حاجتی همراه شود ولی صداقت به خرج ندهد با خدا و رسول خیانت کرده است.
 ۲ - أبو عبد الله علیه السلام فرمود: هر که در کار برادر خویش بی نیت بکوشد و دربند انجام آن نباشد جایگاه او در آتش خواهد بود.
 باب (۳۶) خوار ساختن برادران
 ۱ - پیغمبر فرمود: که خدا مفرماید من با کسی که بنده مؤمن مرا خوار بدارد در جنگ مباشم و من در کمک به دوستان خود بیشترین شتاب را خواهم کرد و در هیچ کاری و در هیچ چیزی که ایجاد میکنم تردیدی به من دست نمدهد بمانند تردیدی که در مردن بنده مؤمن من بر من عارض میشود من دیدار او را دوست دارم و او را از مرگ بد مآید و از آن وی را منصرف مسازم ولی او مرا مخواند و من هم اجابت میکنم و از من درخواست میکند و به او مبخشم و اگر هم در دنیا جز يك تن از بندگان مؤمن من نماند از همه آفریدگان دیگر خود بی نیاز خواهم بود و طوری میکنم که به اتکاء ایمان خود هیچ نهراسد و به کسی پناه نبرد.
 باب (۳۷) معطر کردن برادر
 ۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: کسی که از روی احترام مسلمانی را معطر کند خداوند روز قیامت برای او برابر هر موئی نوری منویسد.
 باب (۳۸) دوست داشتن برادران
 ۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: از جمله دینداری مرد دوستی او است با برادران خود.

لط - باب الوقعة في الاخوان

- ١ - عن اسباط بن محمد رفعه ١ إلى النبي صلى الله عليه وآله، قال اخبركم بالذى هو شر من الزنا؟ وقع الرجل في عرض اخيه.
٢ - عن الرضا عليه السلام، قال: ان الرجل ليصدق ٢ على اخيه، فيناله من صدقه عنت، فيكون كذابا عند الله، وان الرجل ليكذب ٣ على اخيه يريد " (به) " نفعه - فيكون عند الله صادقا.

م - باب الدعاء للاخوان

- ١ - عن سليمان بن خالد، قال: قال أبو عبد الله - عليه السلام: اربعة - لا ترد لهم دعوة، الأمام العادل لرعيته، والأخ لأخيه يظهر الغيب يوكل به ملك يقول: ولك مثل ما دعوت لاختيك، والوالد لولده، * " (و) " * المظلوم، يقول ٤ الرب تبارك - وتعالى: وعزتي: - وجلالى لا انتصرون لك - ولو بعد حين.
٢ - عن داود بن (ص ٢٩) فرقد - ٥ عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: ثلاثة تحت ظل عرش الله يوم القيمة رجل احب لاختيه ما يحب ٦ لنفسه - ورجل بلغه امر فلم ٧ يتقدم - ولم يتأخر - حتى يعلم ان ذلك الامر لله * [فيه] * رضاء أو سخطا، ورجل لم يعب الناس بأمر حتى يتبين ان ذلك العيب ليس فيه، " (فانه) " كل ما ٨ اصلح من نفسه عيبا بدأ ٩ منه آخر.

١ - يرفعه - ب. ٢ - يصدق - ب.

٣ - ليصدق - آ - ليكذب - بدل ظ حاشية آ. ٤ - يقال - ب.

٥ - فذقد - ب. ٦ - احب - ب - د. ٧ - ولم - ب.

٨ - كلما - ب. ٩ - بدى - ب.

باب (۳۹) دشنام به برادران

۱ - پیغمبر فرمود: خبر دهم شما را به چیزی که از زنا بدتر است؟ ریختن آبروی برادر.

۲ - امام رضا (ع) فرمود: مردی که به برادر خود راست مگوید و از آن زیانی به او مرسد نزد خدا

دروغگو بشمار مآید و مردی که به برادر خود دروغ بگوید و از آن سود وی را بخواهد نزد خدا

راستگو بشمار است.

باب (۴۰) دعا درباره برادران

۱ - أبو عبد الله (ع): فرمود چهار کسند که دعای آنان بر آورده است، پیشوای داد گری که درباره پیروان

خود دعا کند، و برادری که درباره برادر خود در غیاب دعا نماید و خداوند فرشته ای را مگمارد که بگوید

همان را که برای برادر خواستی به تو نیز داده میشود دیگر پدر برای فرزند چهارم دعای مظلوم

که خداوند مگوید به شکوه و بزرگواری خود سوگند مخورم که اگر چه زمانی هم بگذرد

داد تو را خواهم داد.

۲ - أبو عبد الله (ع) فرمود: سه کسند که روز قیامت زیر سایه عرش خدا مباشند: مردی که برای برادر

خویش هر آنچه برای خود میخواهد بخواهد، و مردی که امری به او در رسد و گامی پیش یا پس نگذارد

تا اینکه بداند از آن خداوند خشنود است یا آنرا ناخوش مدارد، و مردی که از مردم هیچ عیب

نگیرد مگر اینکه بداند خود عیب آن را ندارد چه تا عیبی از خود رفع کند عیب دیگری در خویش خواهد داشت.

ما - باب ملاطفة الاخوان

- ١ - عن زيد بن ارقم، قال: قال: رسول الله صلى الله عليه وآله: ما في امتي عبد الطف اخا له في الله بشئ من لطف الا ١ اخدمه الله من خدم الجنة.
- ٢ - عن ابي عبد الله عليه السلام، وحدثني علي بن ابراهيم - عن ابيه - عن النوفلي عن السكوني عن ابي جعفر - عن ابيه * عليهما السلام * قال: من قال: لاخته مرحبا كتب [الله] له مرحبا إلى يوم القيمة.

مب - باب كسرة الاخوان

- ١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: من كسى اخاه كسوة اوصيفه ٢ كان حقا على الله ان يكسوه من ثياب الجنة، وان يهون عليه من سكرات الموت، وان يوسع عليه في قبره و " (ان) " يلقي الملائكة إذا خرج * " (من قبره) " * بالبشرى وهو قول الله [تع] في كتابه تلقامم * " (الملائكة) " * الا تخافوا - ولا تحزنوا، وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون، ومن اكرم اخاه يريد بذلك الاخلاق (ص ٣٠) الحسنة، كتب الله له من كسوة الجنة عدد ما في الدنيا " (من) " اولها إلى آخرها، ولم يشبه من اهل الريا [ء] واشبه من اهل الكرم. قال رسول الله صلى الله عليه وآله من اشار على اخيه المسلم لعنته الملائكة حتى يشمه ٣ عنه، يعنى يكمده.

مج - باب من يجب اجتناب مؤاخاته

- ١ - عن ابي عبد الله عليه السلام، قال: علي بن ابي طالب عليه السلام: ينبغي للمسلم ان يجتنب مؤاخاة الكذاب، انه يكذب حتى يجىء بالصدق فما يصدق ٤.
- ٢ - عن الفضل ٥ " [بن] " ابي قرة عن جعفر ٦ عن ابيه عليهما السلام، قال:

١ - إلى - ب. ٢ - صنف - آ - ج - ضيف - د. ٣ - يشتمه - د. ٤ - فلا يصدق - د - ب.
٥ - المفضل - ب. وما في المتن اظهر على ما يستفاد من جامع الرواة، وكلاهما ضعيفان مجهولان.
٦ - عن ابي جعفر - ب - د.

باب (۴۱) مهربانی به برادران

۱ - پیغمبر فرمود: هر کس از امتان من که درباره برادر دینی خویش مهر بورزد خداوند خدام بهشت را به خدمت او خواهد گماشت.

۲ - معصوم (ع) فرمود: کسی که به برادر خود خوشباش گوید خداوند درباره او خواهد نوشت:

خوش باش تا روز قیامت.

باب (۴۲) پوشانیدن برادران

۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: کسی که به برادر خود پوشاك زمستانی یا تابستانی درپوشد بر خداوند است که از جامه های بهشتی بر او بپوشاند و سختی های مرگ را بر او آسان کند و گور وی را گشاده سازد و فرشتگان را وادارد هنگام بیرون آمدن از گور به وی رسند و مژده دهند چنانکه خداوند فرمود

فرشتگان به آنان در مرسند و مگویند مترسید و اندوهگین نباشید و به همان بهشتی که به شما نوید داده اند بهره مند شوید. هر که از روی خوشخوئی برادر خویش را گرامی دارد خداوند آنچه که در آغاز تا انجام در این جهان است از پوششهای بهشتی برای وی خواهد نوشت و به ریاکاران شبیه نبوده بلکه به کریمان ماند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که به برادر مسلمان خویش به بدی اشاره کند فرشتگان بر او لعنت میکنند تا اینکه غمگینش سازند.

باب (۴۳) کسانی که از برادری با آنها باید پرهیز کرد

۱ - علی (ع) فرمود سزاوار است که مسلمان از برادری با دروغگو پرهیزد چه وی دروغ مگوید و اگر هم راست بگوید باورش نمدارند

۲ علی (ع)

كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول على منبر الكوفة: يا معشر المسلمين ليؤاخي ١
المسلم المسلم، ولا يواخين الفاجر ولا الاحمق - ولا الكذاب. - فأن الفاجر * [ي]
زين *

لك فعله، ويحثك ٢ انك [تأتي] مثله، ولا * يعينك على ٣ امر دينك - ولا دنياك
* " (فمدخله عليك ومخرجه) " * " (من عندك) " * " (شين عليك) " * " . واما الاحمق
ف * " (أنه) " * لا يطيع مرشدا - ولا يستطيع صرف السوء عنك، وربما اراد ان
ينفعك

فيضرك ٤، بعده خير من قربه، وسكوته خير من منطقه، وموته خير من حيواته. واما
الكذاب فإنه لا ينفعك * " (وجه ٥ عبس) " * سبب ٦ " (لك) " العدواة ويثبت ٧
لك السخائم في الصدور " [٥] " يفشى سرك " (و) " ينقل ٨ (ص ٣١) حديثك،
وينقل

احاديث الناس بعضهم إلى بعض.

٣ - عن سدير الصيرفي، قال: قال أبو جعفر عليه السلام: لا تصادق - ولا تواخ
اربعة: الاحمق والبخيل، والجبان، والكذاب. اما الاحمق فإنه يريد ان ينفعك فيضرك.
واما البخيل فإنه يأخذ منك - ولا يعطيك. واما الجبان فإنه يهرب عنك * " (وعن
والديه) " * واما الكذاب فإنه يصدق ولا يصدق.

٤ - نوادر على بن ابراهيم - عن ابيه - عن الحجال - عن عمه رواه - عن ابي عبد الله
عليه السلام انه ذكر عنده رجل، فغيب ٩، فقال: " (له) " من لك باخيك كله ١٠
واى الرجال المهذب ١١.

٥ - عن جعفر الاحمر قال: قال أبو عبد الله * " (عليه السلام) " * أي شيء
معاشك ١٢، قال قلت لى غلاما " (ن) " وجملا ١٣ فقال: اشتر بذلك من اخوانك،
فانهم

ان * لم ينفعوك لم يضروك ١٤.

١ - ليواخين - ظ - حاشية: آ. ٢ - يحبك - آ - ج - د. ٣ - يغنيك عن - ب. ٤ - فضرك - آ - ج
- د.

٥ - كذا ولعله: حبه عبس، أو: معه عيش. ٦ - كتب فوق هذه الكلمة في: أوج: كذا.

٧ - تثبت - آ - ج، ٨ - بنقل - ب. ٩ - فغيب - آ ج. ١٠ - كله - آ - ج،
تأكله - ظ - حاشية النسختين. ١١ - المذهب - ب. ١٢ - مقاسك - ب. ١٣ - كذا، والظ:
جملان - . غلمان وجمال - د. ١٤ - لم يضروك لم ينفعوك - آ - ج.

بالای منبر کوفه فرمود: ای گروه مسلمانان بایستی مسلمان با مسلمانان برادری کند نه با بزه کار و بخرد و دروغگو چه بزه کار کردار خویش را به چشم تو مآراید و وامیدارد که تو هم چنان کنی و در کار دین و دنیا به تو کمک نخواهد کرد پس آمد و رفت او با تو برای تو ننگ است و بخرد از کسی پیروی نمکند و نمیتواند بدی را از تو دور سازد و گاهی میخواهد به تو سودی رساند ولی ضرر مزند دوریش برای تو از نزدیکی وی بهتر است و خاموشی وی از گفتارش نیکوتر و مردن وی از زیستن برتر میباشد. اما دروغگو زیست تو با او گوارا نخواهد بود و دشمنی برایت بهم رساند و کینه تو را در دلها جای مدهد و راز تو را آشکار مسازد و گفتار تو را باز مگوید و سخنان مردم را به مردم خواهد گفت.

۳ - أبو جعفر (ع) فرمود: با چهار کس دوستی و برادری نکن: بی خرد و بخیل و ترسو و دروغگو: اما بخرد میخواهد به تو سودی رساند ولی زیانش به تو خواهد رسید اما بخیل از تو مستانده و به تو نمدهد اما ترسو از تو و پدر و مادر خویش مهراسد اما دروغگو راست مگوید ولی باورش نمیدارند.

۴ - از مردی نزد ابی عبد الله (ع) یاد کردند کسی از وی عیب گرفت امام فرمود تو کجا و برادر کامل کجا و کدام مرد است که از همه عیوب پاکیزه باشد.

۵ - أبو عبد الله (ع) فرمود: از چه زیست مکنی (راوی) گفت دو غلام دارم و دو شتر امام فرمود با برادران خود با آنها داد و ستد کن چه اگر سودت ندهند زیانی به تو نخواهند رسانید.

- ٦ - عن عبد الله بن سنان قال: قال * " (لى) " * أبو عبد الله عليه السلام: لا تثقن بأخيك كل الثقة، فأن سرعة ١ الاسترسال لن ٢ تستقال.
- ٧ - عن ايوب بن منصور الصيقل - عن ابى عبد الله عليه السلام، ما * " (با) " * لكم يعادى بعضكم بعضاً؟ - إذا بلغ احدكم عن اخيه شئ ٣ لا يعجبه فليقله ٤ وليسئله فان قال لم افعله ٥ صدقه، وان * " (قال) " * قد فعلت استتابه.
- ٨ - عن عبد الرحمن بن الحجاج - عن ابى عبد الله عليه السلام (ص ٣٢) قال: إذا بلغك عن ٦ اخيك شئ ٧ فقال ٨: لم اقل * [ه] * فاقبل منه، فأن ذلك توبة له.
- ٩ - وعنه عن الحسن بن على رفع الحديث إلى ابى بصير، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا ٩ بلغك عن اخيك شئ، وشهد اربعون انهم ١٠ سمعوه منه، فقال لم اقل فاقبل منه.
- ١٠ - عن على بن عقبة - عن بعض اصحابنا - عن ابى عبد الله عليه السلام، قال: لا تبذل لـأخيك من نفسك ما ضرره عليك اكثر من منفعتة له.
- ١١ - عن " (ابى) " الجارود - عن ابى عبد الله عليه السلام، قال: يأتي على الناس زمان ليس فيه شئ اعز من اخ " (انيس) " او كسب درهم من حلال.
- تم كتاب مصادقة الاخوان ١١ للشيخ ١٢ [(الاجل)] " (الافقه الصدوق) " [رئيس المحدثين] ابى ١٢ جعفر محمد بن على بن الحسين بن بابويه [القمى] *
- رحمهم
الله تعالى ١٣ " ه " (حرره الفقير الحقير العاصى المحتاج إلى رحمة ربه محمود بن....)
- محمد تقى بن روز بهان الشيرازي في مشهد ١٤ المقدس الرضوي على ساكنه الصلواة والسلام في ثانى جميدى الاولى من شهور سنة تسع وستين بعد الألف من نسخة - سقيمة صححناها في اثناء الكتابة بقدر الوسع والطاقة.

١ - صرعه - ب - د. ٢ - ان - آ. ٣ - من اخيه شيئاً - ب. ٤ - فل يلقه - ب = فليقله - د - ظ.
٥ - لم افعل - ب. ٦ - من - ب. ٧ - بشئ - آ - ج. ٨ - فقال فقال - ب.
٩ - ان - آ - ج. ١٠ - انه - ب. ١١ - انتهى نسخة - د. ١٢ - لشيخنا - ب.
١٢ - أبو - آ - ج. ١٣ - الشيخ صدوق قدس سره - ب. - بلغ قبلا - حاشية - ج. ١٤ - كذا.

- ۶ - أبو عبد الله (ع) فرمود: به برادر خود اینقدرها اطمینان نکن چه اگر شتاب زدگی کنی بسختی دچار خواهی شد.
- ۷ - أبو عبد الله (ع) فرمود: چرا با یکدیگر دشمنی میکنید اگر چیزی درباره برادر خود شنیدید بوی بگوئید و از وی پرسید اگر گفت چنین کاری نکردم باور دارید و اگر تصدیق کرد توبه اش دهید.
- ۸ - أبو عبد الله (ع) فرمود: اگر از برادرت چیزی به تو گفتند و او انکار کرد از وی بپذیر چه همین انکار توبه وی است.
- ۹ - أبو عبد الله (ع) فرمود: اگر از برادرت چیزی به تو گفتند و چهل گواه هم گفته باشند که از وی شنیده ایم ولی او بگوید که نگفتم از وی بپذیر.
- ۱۰ - أبو عبد الله (ع) فرمود: از خودت درباره برادرت آن اندازه بخشش مکن که زیان تو بیشتر از سود او باشد.
- ۱۱ - أبو عبد الله (ع) فرمود: روزگاری برای مردم خواهد آمد که چیزی نایاب تر از برادر همدم و اندوختن يك درهم حلال نباشد.